

واقعہ قلعہ شیخ طبری

واقعہ قلعہ شیخ طبری



حکومت پنجاب

وزارت آب و سیرنگری

ادارہ آثار و عجائب

سیماک بزمی مقدم

واقعہ قلعہ شیخ طبری

سیامک ذبیحی مقدم

www.tabarestan.info
تبرستان

واقعہ قلعہ شیخ طبری
اثر: سیامک ذبیحی مقدم
ناشر: مؤسسہ عصر جدید - دارمشتات - آلمان
چاپ اول: ۱۰۰۰ نسخه
۱۵۹ بدیع - ۱۳۸۱ شمسی - ۲۰۰۲ میلادی



عصر جدید
نورتن پاب ڈسٹرکٹ
دارمشتات - آلمان

به یاد دو شهید بزرگوار مهد امرالله
نعمت الله کاتب پور شهیدی و کمال الدین بخت آور

www.tabarestan.info
تبرستان

فهرست مندرجات

رساله حاضر بر اساس مقاله‌ای به زبان انگلیسی که برای انتشار در یک نشریه غیرامری در نظر گرفته شده بود تهیه شده است. مضامین مقاله مزبور در کنفرانس انجمن ادب و هنر ایران، شعبه انگلستان، دوره فاضل مازندرانی که از ۲۶ تا ۳۰ دسامبر ۱۹۹۹ در لندن برگزار شد ارائه گردید. از مسؤولان محترم این کنفرانس که موافقت فرمودند موضوع سخنرانی ایراد شده در لندن مستقلاً منتشر شود و نیز مؤسسه عصر جدید که نشر این رساله را عهده‌دار گردید بسیار سپاسگزارم. همچنین لازم می‌دانم از شاعر ارجمند آقای بهاء‌الدین محمد عبدی که بیت مندرج در صفحه ۲۱ را برای نشر در این رساله عنایت فرمودند، از هنرمند گرانقدر آقای حسام‌الدین ثابتیان که به لطف خوشنویسی‌های کتاب را انجام دادند، و از دکتر امین بخشندگی که عکس‌های مندرج در صفحات ۱۹، ۲۳ و ۲۵ را همراه با توضیحات مفیده مرحمت نمودند نهایت سپاس و امتنان خود را ابراز دارد.

مقدمه.....	۱
۱- خلاصه‌ای از تاریخ نهضت بابی.....	۵
۲- بایان، حکومت و علماء.....	۹
۳- ظهور قائم از دیدگاه بایان.....	۱۶
۴- وقایع نبرد قلعه شیخ طبرسی.....	۲۱
۵- تحلیلی از ماهیت نهضت بابی.....	۳۱
۶- مقاصد بایان حاضر در شیخ طبرسی.....	۳۹
۷- خاتمه.....	۵۴
۸- منابع و تواریخ واقعه شیخ طبرسی.....	۵۶
یادداشت‌ها.....	۷۵
ضمیمه یک: تطبیق تاریخ هجری قمری با تاریخ میلادی.....	۱۰۵
ضمیمه دو: فرمان ناصرالدین شاه به شاهزاده مهدی قلی میرزا.....	۱۱۱
ضمیمه سه: مرقومه دارالانشاء معهد اعلی مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۹۸	
در باره آثار حضرت ولی امرالله.....	۱۱۳
ضمیمه چهار: نقشه شیخ طبرسی و آبادی‌های اطراف.....	۱۲۰
کتابشناسی.....	۱۲۱
فهرست اعلام.....	۱۲۹

بایانی که در واقعه شیخ طبرسی شرکت نمودند همچنین برای روشن تر شدن مسأله‌ای گسترده‌تر و بنیادی‌تر نیز حائز اهمیت است؛ یعنی مسأله ماهیت نهضت بابی در سال‌های نخست تحوّل آن. تحقیق مقدماتی حاضر می‌تواند قدمی باشد در راه تحقیقات عمیق‌تر در باره هر چهار نبرد اصلی میان بابیان و دولت، و این تحقیقات نیز به نوبه خود در روشن تر ساختن تغییر و تحوّل نهضت بابی از آغاز آن در سال ۱۸۴۴ تا از هم پاشیدگی نسبتاً کامل آن در سال‌های ۱۸۵۲-۱۸۵۳ کمک خواهد کرد.

واقعه قلعه شیخ طبرسی نقطه عطفی در تاریخ نهضت بابی بود. این نخستین بار بود که دولت مرکزی که تا آن زمان به مسجون نمودن حضرت باب در گوشه‌ای دورافتاده از کشور اکتفا نموده بود، به نحوی فعال و با عزمی جزم به سرکوب بابیان پرداخت. در مراحل نهائی این محاربه، بین ده تا دوازده هزار نفر سرباز و داوطلب در مقابل چند صد نفر بابی پیکار می‌نمودند. این نبرد هشت ماه دوام یافت و به یک تخمین ۱۵۰۰ کشته به جا گذاشت که قریب یک سوّم آنها از اصحاب بابی بودند. بعد از این واقعه، هنگامی که محارباتی جدید در دیگر نقاط کشور در گرفت، حکومت با سرعت و قوت بیشتر به مقابله با اصحاب بابی برخاست. در واقعه قلعه شیخ طبرسی بود که نیمی از حروف حی، یعنی هسته مرکزی رهبری نهضت بابی، جان خود را از دست دادند. بعد از این واقعه رؤسای نهضت به نفوسی محدود محدود شد و این خود ضربه‌ای شدید بر پیکر نهضت بابی وارد ساخت و نقشی اساسی در از هم پاشیدگی نسبتاً کامل این نهضت که چند سال بعد رخ گشود ایفا نمود. این واقعه همچنین در تصمیم دولت مرکزی به اعدام حضرت باب سهم داشت. ده‌ها سال بعد از این حادثه، خاطره آن هنوز در ذهن اهالی مازندران زنده و تازه بود.

نهضت بابی بسیاری از اوقات در سایه تحولات بعدی آن به صورت نهضت بابی ازلی یا نهضت بهائی بررسی و تفسیر شده است. اگرچه این هر دو نهضت در مبدأ و منشأ تاریخی خویش اشتراک داشته و بسیاری از اعتقادات و باورهای نهضت

اولیّه بابی را در هر دو توان یافت، با این وجود نهضت بابی ازلی و آئین بهائی هر دو به گونه‌ای از نهضت بابی فاصله گرفته و در دو جهت مخالف سیر تحوّل خود را ادامه داده‌اند. از این رو نهضت بابی را نمی‌توان با نهضت ازلی یا آئین بهائی یکسان پنداشت چه در این صورت آئین بابی را از جایگاه تاریخی‌ای که به حقیقت به آن تعلق دارد خارج ساخته‌ایم.

شهر، منوچهر خان معتمدالدوله، به نیکوئی از حضرتشان استقبال نمود. بعد از درگذشت حاکم اصفهان، حضرت باب به قلعه دور دست ماکو در آذربایجان تبعید شدند (بهار ۱۸۴۷). در این جا بود که حضرتشان کتاب بیان فارسی را نگاشت و در آن شرائع و احکامی جدید که در حقیقت ناسخ شریعت اسلام بود وضع نمود. در همین سال یک جوان شیخی، احتمالاً با همیاری دو نفر دیگر، مجتهد صاحب نفوذ قزوین را به نام ملا محمد تقی برغانی (عموی جناب طاهره قره العین) که به سبب ضدیتش با شیخیه و بایبه شهرت یافته بود به قتل رساند (اکتبر ۱۸۴۷). قتل نامبرده کینه و قهر علماء را نسبت به بایبان تشدید نمود و در نتیجه چند نفر از ایشان به قتل رسیدند. این اول بار بود که تنی چند از اصحاب بابی در ایران کشته می شدند.

حضرت باب پیش از نیمه ژانویه ۱۸۴۸ به قلعه چهارم در بیست کیلومتری جنوب غربی شهر سلماس منتقل شده بودند و شرائط سجن ایشان شدیدتر از پیش شده بود. در آوریل سال مزبور حضرت باب را به تبریز، مرکز ولایت و مقر ولیعهد آوردند تا حضرتشان را در محضر علماء استنطاق و محاکمه نمایند.^۵ در این مجلس حضرت باب علناً مدعی شدند که قائم موعود می باشند. این ادعا سبب اضطراب شدید علماء گردید و در پی آن حضرت باب را چوب زدند.

در اواخر ژوئن ۱۸۴۸ عده ای از بایبان در قریه کوچک بدشت در هفت کیلومتری شرق شاهرود (در خراسان در نزدیکی مرز مازندران) اجتماع نمودند تا در خصوص تهیه وسائل استخلاص حضرت باب از سجن چهارم به مذاکره پردازند. در این اجتماع بود که نهضت جدید به نحوی قاطع از شریعت اسلام گسست و فرارسیدن قیامت و پایان دوره شریعت قبل اعلان شد. مدت کوتاهی پس از این واقعه، عده ای از اصحاب بابی که شماری از ایشان مسلح بودند به ریاست جناب ملا حسین بشروئی که در میان عامه مردم از دیگر پیروان حضرت باب مشهورتر بودند از خراسان به سوی مازندران حرکت نمودند و در ولایت اخیر بود که این جمع در واقعه شیخ طبرسی درگیر شدند.

۱- خلاصه ای از تاریخ نهضت بابی

نهضت بابی از همان آغاز به سرعت و در سطحی وسیع در ایران و عراق انتشار یافت. اکثر بایبان اولیه پیش از ایمان در شمار پیروان نهضت شیخیه محسوب بودند. برای مثال حروف حی همگی سابقاً شیخی بودند. از قبل میان طائفه شیخیه و سایر شیعیان امامی مذهب نزاع و مجادله روی داده و رقابت دائماً برقرار بود. عده ای از علماء به تکفیر شیخ احمد احسانی مؤسس مکتب شیخیه فتوی داده بودند. در چنین محیطی اقدام بایبان به نشر دعوت حضرت باب عکس العمل سریع علماء را به دنبال آورد.^۴

حضرت باب پس از اظهار امر به سفر حج عزیمت نمودند تا حجاج مسلمان را با ادعای خویش آشنا سازند. هنگام مراجعت به ایران حضرتشان پیروان خویش را در رساله خصائل سبعة مأمور نمودند تا صورت اذان را تغییر دهند. این عمل چون به مرحله اجراء درآمد خشم علماء و مردم را در شیراز برانگیخت و والی فارس میرزا حسین خان آجودان باشی نظام الدوله (صاحب اختیار) چند نفر از اصحاب بابی یعنی حاجی ملا محمد علی بارفروشی که بعداً قدوس لقب گرفت و جناب ملا محمد صادق مقدس خراسانی و دو نفر دیگر را مجازات و از شهر اخراج نمود (ژوئن ۱۸۴۵). حضرت باب نیز هنگام ورود به شیراز در منزل خود حبس و از ملاقات مردم ممنوع گردیدند (ژوئیه ۱۸۴۵).

در سپتامبر ۱۸۴۶ حضرت باب شیراز را به مقصد اصفهان ترک گفتند. حاکم این

یک سال پس از خاتمه واقعه مازندران، دو محاربه بزرگ دیگر میان بابیان و دولتیان روی داد که در خلال آن شاید بیش از دو هزار تن از اصحاب بابی جان باختند (نیریز و زنجان، ۱۸۵۰). در ژوئیه همان سال حضرت باب در تبریز در ملأ عام اعدام شدند. در اوت ۱۸۵۲ چند نفر بابی متعصب به جان پادشاه جوان ناصرالدین شاه سوء قصد نمودند، اما موفق به قتل وی نشدند. همزمان میرزا یحیی ازل که بیست و دو سال از سنین عمرش می‌گذشت و بابیان عموماً وی را رهبر و مقتدای جدید خود می‌شمردند سعی نمود در مازندران قیامی به پا سازد که آن نیز به شکست انجامید.^۶ در پی این تلاش‌های نافرجام، آن عده از رهبران بابی که هنوز زنده بودند به جز معدودی نفوس همگی کشته شدند. برادر بزرگ‌تر ازل، میرزا حسین علی نوری، حضرت بهاء‌الله، که از جمله بابیان برجسته‌ای بودند که بعد از سوء قصد به جان شاه مسجون شده بودند، از شهادت نجات یافتند و در مقابل، به عراق سرگون شدند. در سال ۱۸۵۳ در نیریز دیگر بار میان بابیان و دولت ستیزی روی داد که در پی آن حدود دویست و پنجاه نفر از اصحاب بابی جان خود را از دست دادند.

در عراق که جامعه‌ای بابی به وجود آمده بود، به تدریج عده بیشتری از اصحاب در حول وجود حضرت بهاء‌الله گرد آمدند و حضرتشان در عمل رهبری بابیان را به دست گرفتند. حضرت بهاء‌الله اصلاحاتی در نهضت به وجود آوردند و اصحاب بابی را مأمور فرمودند که در قبال تزییقات و آزار از خود مقاومت نشان نداده، شهادت خویش را بر قتل مهاجمان ترجیح دهند. از اوایل سال ۱۸۶۶ حضرت بهاء‌الله بابیان را عموماً با ادعای خویش به عنوان من یظهره الله موعود بیان آشنا نمودند. میرزا یحیی ازل که خود مدعی وصایت حضرت باب و ریاست جمع بابیان بود این ادعا را رد کرده و دعوی مظهریت نمود. فصل میان حضرت بهاء‌الله و میرزا یحیی ازل در این زمان کامل شد. اکثریت قاطع بابیان با گذشت زمان ادعای حضرت بهاء‌الله را پذیرفته و از ازل دوری جستند. حضرت بهاء‌الله پیروان خود را به اطاعت

از حکومت خویش و اجتناب از فساد و خشونت و مناقشات سیاسی مأمور می‌فرمودند، اما در مقابل، برخی در میان گروه کوچک پیرو ازل علائق مذهبی خود را از دست داده و به فعالیت سیاسی روی آوردند و بعداً معدودی از ایشان نقشی برجسته در نهضت مشروطیت ایران (۱۹۰۶-۱۹۱۱) بازی نمودند.

نهضت بابی به سبب آنکه مشروعیت مذهب رائج را به سؤال کشید و با توجه به بسط و انتشار سریع و وسیع آن در کشور، پدیده‌ای بی‌نظیر در تاریخ اخیر ایران به شمار می‌رود. نبرد بابیان با دولت قاجار در شیخ طبرسی و دیگر نقاط کشور و نیز سوء قصد سه تن از ایشان به جان ناصرالدین شاه، اثراتی پایدار بر ذهن پادشاه و عموم مردم باقی نهاد. ناصرالدین شاه مدت‌ها از اندیشه خطر و تهدید فرضی بابی متوهم و بیمناک بود. در سراسر سال‌های باقیمانده از عصر قاجار، برای مخالفت با اصلاحات کافی بود عده‌ای مدعی شوند که بابیان سلسله‌جنبان پشت صحنه تقاضا جهت اصلاحات می‌باشند. در طول انقلاب مشروطه، گروه‌های متخاصم یکدیگر را به تماس و اتحاد مخفی با بابیان متهم می‌داشتند تا بدان وسیله یکدیگر را بی‌اعتبار نموده و حمایت مردم را در مبارزه با طرف مقابل جلب نمایند. سرکوب نهضت بابی علمای مذهبی را موقتاً به دولت نزدیک‌تر ساخت و در درازمدت موقعیت ایشان را نسبت به پادشاهان قاجار تقویت نمود. نهضت بابی حاوی خصوصیات متمدنی و مدرن بود، از جمله برخورد و دیدگاه آن نسبت به زنان، اما تأثیر مستقیم این جنبه‌ها بر جامعه خارج محدود باقی ماند. این خصوصیات و جنبه‌ها در آئین بهائی تداوم و تکامل یافت. خصوصیت انقلابی نهضت بابی در درجه نخست معلول گسست قاطعانه و خطیر آن از سنت مذهبی کشور بود.

۲- بابیان، حکومت و علماء

آثار حضرت باب نمایانگر نظر و دیدگاه حضرتشان در مورد قوه حکومت است. مفاد آثار مبارک دال بر آن است که مشروعیت حکومت محمد شاه منوط به اقبال و ایمان وی به حضرت باب می باشد.^۷ در قیوم الاسماء، اولین اثری که بعد از اظهار امر مبارک در مه ۱۸۴۴ نازل شده، حضرت باب خود را در مقام نماینده پروردگار منبع و منشأ سلطنت شمرده اند. حضرتشان شاه را دعوت می فرمایند تا به امر مبارک اقبال نماید و به اذن حضرتش به تسخیر بلاد یعنی جهاد پردازد:

یا ملک المسلمین، فانصر بعد الکتاب ذکرنا الاکبر بالحق... یا ایها الملک، تالله الحق لو تعادی مع الذکر لیحکم الله فی یوم القیمة علیک بین الملوک بالنار... ان الله قد کتب علیک ان تسلّم الذکر و امره و تسخر البلاد بالحق باذنه فانک فی الدنیا مرحوم علی الملک... وارض بحکم الله الحق فان الملک علی شأن الذکر بایدی الله قد کان بالحق مسطوراً.^۸

علاوه بر خطابات نازله در قیوم الاسماء، حضرت باب چند تویع خطاب به محمد شاه صادر فرمودند و در چند نوبت تقاضای ملاقات نمودند ولی این همه بی نتیجه ماند. هیکل مبارک در تویعات خویش شاه را انداز فرمودند که چنانچه روش خود را نسبت به حضرتشان تغییر ندهد مجازاتی سخت در انتظار وی خواهد بود، و ضمناً بر این مطلب تأکید فرمودند که حضرتشان در پی منافع دنیوی و مادی

نمی باشند. در اواخر حکومت محمد شاه، لحن تویعات حضرت باب خطاب به شاه و بالخصوص وزیر او حاجی میرزا آقاسی شدیدتر شد. در تویعی که ظاهراً آخرین خطاب حضرتشان به شاه می باشد آمده: «ما ارید ان اءخذ منک قدر خردل و لا استقر علی مقعدک... هذا آخر ذکری فی الکتاب علیکما [محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی] و ما اذکرکما بعد ذلک و لا اقول الا انکما لمن الکافرین.»^۹ در همین تویع حضرت باب از وزیر با عنوان "شیطان مرید" یاد می فرمایند. امور مملکت در این زمان در قبضه صدر اعظم بود.

به نظر می رسد که حاجی میرزا آقاسی از اوائل اعلان دعوت حضرت باب ایشان را خطری برای موقعیت خود انگاشته بود. تمایلات عرفانی محمد شاه وی را به حاجی میرزا آقاسی که سابقاً معلم شاه بود و همانند مرشد و مراد او عمل می نمود وابسته ساخته بود. حضرت باب خود از سادات و اولاد پیغمبر و دارای شخصیتی جذاب بودند که تعلق شدیدی در پیروان خود القا می نمودند. اقبال و ایمان برخی از دشمنان بالقوه حضرت باب از میان طبقه علماء، نفوذ و غلبه حضرتشان را به اثبات رسانده بود. به این علل، حاجی میرزا آقاسی شاه را ترغیب نمود تا حضرت باب را از حضور منع نموده و به جای آن ایشان را به ماکو نفی کند. به تدریج که بر وسعت انتشار نهضت بابی افزوده می شد مقاومت علماء شدیدتر شده و دولت بیشتر از پیش از امیال ایشان تبعیت می نمود. در پی قتل ملا محمد تقی برغانی، بستگان نامبرده و برخی دیگر از علماء حکومت را وادار نمودند تا به زندانی نمودن چند نفر از اصحاب بابی اقدام نماید. متعاقباً چند نفر از این افراد علی رغم آنکه بی گناهیانشان مشهود بود به قتل رسیدند. در این مورد حکومت تحت فشار علماء از محافظت و حمایت بابیان قصور ورزید، اما در عین حال به میل و اختیار خود نیز به اذیت و آزار ایشان اقدام ننمود.

در مورد حکام ولایات، نحوه برخورد و عمل ایشان در قبال نهضت بابی متفاوت بود. میرزا حسین خان صاحب اختیار والی فارس موطن حضرت باب تحت

تأثیر نفوذ علماء به حبس حضرت باب در منزل مسکونی‌شان دستور داد و برخی از اصحاب ایشان را تنبیه و مجازات نمود. اما منوچهر خان معتمدالدوله حاکم قدرتمند اصفهان حضرت باب را تحت حمایت خود درآورد. در کرمان، حاکم شهر به علت حمایت امام جمعه از جناب قدّوس از تعرّض به ایشان خودداری نمود.^{۱۱}

علماء بالطبع مایل بودند اولیای امور را در اذیت و آزار بابی‌ها دخیل سازند. در دوره پیش از وقوع حادثه مازندران، علماء بیش از یک بار از مقامات حکومتی خواسته بودند که پیروان نهضت بابی را که در نظر ایشان بدعتی در شریعت اسلام و تهدیدی برای آن شمرده می‌شد مورد سیاست و آزار قرار دهند. علماء همچنین بایبان را هادم بنیان حکومت جلوه می‌دادند. احتمالاً حضرت باب رویارویی با علماء را غیر قابل اجتناب می‌شمردند. اما چنین به نظر می‌رسد که حضرت باب رسیدن به نوعی تفاهم با حکومت را امری غیرممکن تلقی نمی‌نمودند چه که حضرتشان تا اواخر ایّام حکومت محمد شاه یعنی تا سال ۱۸۴۸ توقیعاتی خطاب به وی صادر نمودند. در چند نوبت حضرت باب و پیروانشان شاه و دولتیان را دعوت نمودند تا آنها را در کنار علماء به جلسه‌ای فراخوانند تا "حق" آشکار گردد.

اعلان ادعای مقام قائمیت از سوی حضرت باب در مجلس حکومت در تبریز پی‌آمدهای مهمی برای نهضت بابی داشت. علماء این ادعا را تهدیدی جدی برای موقعیت خود شمرده، سکوت در مقابل آن را جائز ندانستند. حقیقت این است که اگر دعوی حضرت باب «به عنوان امام غائب [قائم موعود] مورد قبول قرار می‌گرفت نقش علماء منتفی می‌شد.»^{۱۱} گذشته از این، ادعای حضرت باب با تصوّرات علماء در باره کیفیت ظهور قائم و شخصیت وی به هیچ وجه قابل ائتلاف نبود. اما در مورد مقامات دولتی، اگرچه حضرت باب مدعی تاج و تخت سلطنت نشده بودند، ولی نفس ادعای قائمیت می‌توانست خطر و تهدیدی محسوب شود چه که در مذهب شیعه قائم موعود عالی‌ترین مرجع قدرت، اعم از قدرت روحانی و سیاسی شمرده می‌شود. بر این اساس این نظر ابراز شده که اعتقاد بایبان به اینکه حضرت باب قائم

موعود می‌باشند «مانعی دائم برای هر نوع همزیستی واقعی میان بایبان و دولت» به شمار می‌رفت، و اینکه هنگامی که دولت ماهیت نهضت بابی را دریافت، «به نحوی منظم و مصرّانه به نابود ساختن آن اقدام نمود.»^{۱۲} در عین حال در آثار و مدارک معاصر که تا زمان وقوع حادثه قلعه شیخ طبرسی و مقارن آن تحریر شده مشکل می‌توان شاهدهی یافت که مؤید این نظر باشد. یکی از این مدارک نشان می‌دهد که دولتیان ادعای قائمیت حضرت باب را به جدّ نگرفتند. ولیعهد جوان، ناصرالدین میرزا، در گزارشی که در مورد مذاکرات انجام شده در مجلس استنطاق برای پدر خود محمد شاه نگاشته، صرفاً ادعای حضرت باب را به سخره می‌گیرد.^{۱۳} مبارزه دولت بر ضدّ بابی‌ها در شیخ طبرسی مستقیماً به این ادعا مربوط نبود.

به طور کلی در این دوره در مورد ادعای حضرت باب و نیات حضرتشان و همچنین نیات و مقاصد بایبان، هم در بین مقامات دولتی و هم در میان عامه مردم، سردرگمی و ابهام رواج داشت. ظاهراً نظر غالب این بود که حضرت باب مدعی مقامی مذهبی شده‌اند تا به این دستاویز به قدرت دست یابند. بدون شک مقارن واقعه قلعه شیخ طبرسی که تنها چند ماه پس از مجلس حکومت آغاز شد این عقیده که بایبان مذهب را به عنوان پوششی برای اهداف سیاسی خود به کار می‌بردند در میان عده‌ای از مقامات دولتی شایع شده بود. فارانت (Francis Farrant) کاردار سفارت دولت انگلیس در گزارش مورخ ۳۰ ژانویه ۱۸۴۹ خویش راجع به مقاصد بایبان مجتمع در قلعه شیخ طبرسی چنین ابراز نظر نموده است: «تصوّر می‌شود که مقصد حقیقی آنها هیچ ارتباطی به مذهب ندارد، بلکه مقصدشان ایجاد یک حرکت انقلابی بر ضدّ حکومت است.»^{۱۴}

اگرچه مقامات دولتی به مقتضیات و نتایج ادعای قائمیت از سوی حضرت باب توجّهی نشان ندادند، مع‌هذا اعلان این دعوی وضعیتی بحرانی موجود را به مراتب وخیم‌تر نمود. پیش از آوریل ۱۸۴۸ در چند مورد به طور پراکنده تضيیقاتی برای بایبان پیش آمده بود. پس از مجلس استنطاق ظاهراً این نوع حوادث بیشتر از پیش

روی داده چه که علماء که خشمشان به سبب ادعای حضرت باب برانگیخته شده و ضمناً مجازات حضرت باب در تبریز ایشان را جرئ‌تر نموده بود بیش از گذشته مقامات دولتی و عامه مردم را به اذیت و آزار بایبان تحریک می‌نمودند. از مدارک قدیمی و دست اول موجود گزارشی است به قلم دکتر آستین رایت (Austin Wright). نامبرده یک میسیونر مسیحی امریکائی بود که در نزدیکی ارومیه که دو روز با چهاریق فاصله دارد اقامت داشت. رایت می‌نویسد که قبلاً "مشاجرات شدیدی" میان بایبان و شیعیان درگرفته بود و بعد در پی چوبکاری حضرت باب، دولت دستور صادر نمود که پیروان باب «باید هر جا که یافته شوند توقیف شوند و با جریمه و تنبیه بدنی مجازات گردند»^{۱۵} قیام حضرت باب بر مقتضیات مقام رسالت از طریق ادعای مرجعیت مذهبی برای نفس خویش و نیز تشریح احکامی جدید البته کم‌تر از اظهار قائمیت جنبه انقلابی نداشت. عزم بایبان به اعلان و ترویج ادعای قائمیت و نیز نسخ و ابطال احکام اسلامی تنها وضعیت وخیم موجود را تشدید می‌نمود. واقعه مشهد و نیز حمله به اصحاب بابی در پی اجتماع بدشت از نتایج این بحران بود.

در مشهد در پی یک منازعه میان جوانی بابی و فردی از خدمتگزاران یکی از علمای شهر، جوان بابی را اول تعزیر نموده و سپس مهار کرده و در کوچه و بازار گردانیدند. متعاقباً قریب ۷۰ نفر از اصحاب بابی که به شمشیر مسلح بودند کوشیدند وی را آزاد نمایند و در زد و خوردهایی که روی داد چند نفر از مردم شهر و بایبان مجروح شدند.^{۱۶} به سبب این واقعه بود که حکومت به اخراج ملا حسین از مشهد دستور داد و سپس او با جمعی از اصحاب به جانب مازندران عزیمت نمود. در بدشت قرة العین جناب طاهره، تنها بانو در میان حروف حی، بی‌حجاب در جمع اصحاب ظاهر شد و بدین وسیله نسخ شریعت اسلام و آغاز قیامت را اعلام داشت. هنگامی که خبر این واقعه و نقض احکام اسلامی و نیز شایعه اعمال غیراخلاقی که از سوی دشمنان گفته می‌شد متعاقب اجتماع بدشت صورت گرفته به گوش اهالی نیلا

رسید، مردم این روستا به بایبانی که از بدشت به مازندران آمده بودند حمله کرده و عده‌ای را کشته و مجروح نمودند و اموالشان را به تاراج بردند.^{۱۷} مدت کوتاهی بعد از این وقایع بود که محمد شاه درگذشت و با جلوس ناصرالدین میرزا بر تخت سلطنت، قدرت به دست صدر اعظم جدید یعنی میرزا تقی خان که لقب امیر کبیر یافت افتاد. با روی کار آمدن وی موقعیت بایبان به کلی دگرگون شد، چه که قلع و قمع بایبان برای نامبرده اولویت یافت. امیر کبیر اصلاح‌گری بود مصمم که در راه رسیدن به اهداف خود از شدت عمل و توسل به خشونت هراسی نداشت، بلکه آن را شرط موفقیت سیاست خویش تلقی می‌نمود. وی با دخالت علماء در سیاست مخالف بود و حیطة اختیارات این طبقه و مزایای ایشان را مقدس نمی‌شمرد. چنین به نظر می‌رسد که امیر کبیر به ماهیت مذهبی نهضت بابی اذعان داشت و آن را پدیده‌ای سیاسی نمی‌پنداشت اما آن را خطری برای نظم و آرامش کشور محسوب می‌نمود.

زمانی که محمد شاه عاقبت در اثر بیماری درگذشت کشور دچار هرج و مرج بود. در اواخر ایام سلطنت این پادشاه، به علت عدم کفایت حاجی میرزا آقاسی در اداره امور، نارضایتی رواج یافته، خزانه مملکت تهی شده و دولت به مرز ورشکستگی رسیده بود. متعاقب مرگ محمد شاه، در بسیاری از نقاط کشور اغتشاش به پا شد و ضمناً در خراسان طغیان سالار گسترش یافت.^{۱۸} برای تثبیت اساس حکومت جدید و نیز انجام اصلاحات مورد نظر خویش، امیر کبیر ناگزیر بود آرامش را در کشور برقرار کند. آرامش و ثبات شرط لازم برای تحصیل مالیات دولتی به شمار می‌رفت. چنین پیداست که ملاحظاتی از این قبیل امیر کبیر را به قلع و قمع بایبان برانگیخت. به نظر نمی‌رسد که اقدامات وی بر علیه بایبان به منظور ارضای خاطر علماء صورت گرفته باشد، بلکه نامبرده در همان هنگام که تمام قوای خود را متوجه سرکوب بایبان نمود همزمان به محدود ساختن نفوذ علماء همّت گماشت. نگرانی شدیدی که بسط و انتشار نهضت بابی در امیر کبیر ایجاد نموده بود به روشنی

از گزارش دالگوروکی (Dimitri I. Dolgorukov) وزیر مختار دولت روسیه در ایران مشهود است. نامبرده در گزارش خویش مورخ ۷ مارس ۱۸۴۹، یعنی در گرماگرم واقعه قلعه شیخ طبرسی، چنین می‌نویسد:

صرف نظر از اینکه این مسأله [مسأله طغیان سالار در خراسان] چقدر جدی باشد، از زمانی که پیروان باب ظاهراً در تمام نقاط مملکت پدیدار شده‌اند آن اندازه جامعه را به خود مشغول نداشته. امیر اعتراف کرد که شمار آنها هم‌اکنون به ۱۰۰,۰۰۰ می‌رسد، و اینکه ایشان در ولایات جنوبی نیز پدیدار شده‌اند؛ و اینکه شمار زیادی از ایشان در خود طهران هستند؛ و نهایتاً اینکه وجود ایشان در آذربایجان کم‌کم سبب نگرانی شدید اوست. در حقیقت، شایع شده است که ۸۰۰ نفر از ایشان در زنجان دیده شده‌اند و اینکه با حضورشان در آن جا نظم جامعه را تهدید می‌کنند.^{۱۹}

فریه (Joseph P. Ferrier)، مأمور دولت فرانسه، بعداً در باره سیاست شدید امیر کبیر در قبال بابیان چنین اظهار نظر نمود (گزارش ۲۵ ژوئیه ۱۸۵۰): «امیر می‌خواست که با ابراز بی‌رحمی نسبت به ایشان [بابیان] این بلا را از ریشه‌اش برکند، اما اعدام‌ها و خونریزی‌هایی که به دستور او انجام گرفت این خبثت را از پیشرفت باز نداشته است.»^{۲۰}

۳- ظهور قائم از دیدگاه بابیان

بحث در باره زمینه محاربات میان بابیان و حکومت کامل نخواهد بود مگر آنکه به عقائد و تصورات بابیان به طور کلی در مورد حوادثی که مقارن ظهور قائم می‌بایست روی دهد اشاره‌ای شود. تصورات بابیان همچون تصورات عامه مردم تحت تأثیر احادیث شیعی شکل گرفته بود. نظر غالب این بود که قائم به همراه سپاهش به جهاد علیه قوای کفر برخاسته، عدالت را در جهان دوباره برقرار ساخته و به حکومت خواهد پرداخت. اظهار ادعای بابت از سوی حضرت باب با ظهور قریب الوقوع قائم پیوند یافته و این امر متضمن آغاز این آخرین جهاد یا قتال بود. در قیوم الاسماء نیز ذکر "قتال" به دفعات آمده است و این اشارات در عمل بابیان را مترصد و آماده بروز چنین قتالی نگاه می‌داشت.

مطابق احادیث، قائم موعود می‌بایست از مکه خروج کند. هنگامی که حضرت باب در سال نخست ظهور پیروان خود را مأمور فرمودند که به عتبات رفته و در آن جا منتظر آمدن حضرتشان از سفر حج شوند، بسیاری چنین پنداشتند که خروج از آن جا شروع خواهد شد. اما در عمل، حضرت باب در عتبات حضور نیافتند. اقدامات فرستاده حضرت باب به عتبات، جناب ملا علی بسطامی، در نشر و تبلیغ ادعای حضرتشان منجر به بروز ناآرامی در منطقه شده بود.^{۲۱} در آن زمان هزاران نفر از حجاج در کربلاء اجتماع نموده بودند و اگر عده زیادی از پیروان حضرت باب در آن جا حضور می‌یافتند احتمال آن بود که امر به منازعه میان ایشان و مردم کربلاء و

حجاج انجامد. بعداً حضرت باب در توقیعی فرمودند که به سبب انکار علماء و برای اجتناب از فتنه، نیت خود را در مورد آمدن به عتبات تغییر دادند.^{۲۲} این تغییر ناگهانی که از آن به "بداء" تعبیر شد سبب لغزش و ارتداد عدّه‌ای از بایبان گردید. اما آن دسته که به حضرتشان وفادار ماندند هنوز در انتظار آن بودند که زمانی جهاد واقع شود، اگرچه اکنون به نظر می‌رسید که این جهاد به آینده‌ای نامعلوم معوق شده است.

حضرت باب در برخی از آثار متأخرتر خویش نیز گاه ذکر "قتال" فرموده‌اند و شواهدی هم موجود است که نشان می‌دهد جمعی از بایبان در قزوین و خراسان به تهیهٔ اسلحه پرداخته بودند که ظاهراً به منظور تدارک برای چنین جنگ و قتالی بوده است.^{۲۳} حتی روایت شده که حضرت باب واقعهٔ شیخ طبرسی را یکی دو ماه پیش از وقوع آن به تلویح پیشگویی فرموده بودند.^{۲۴}

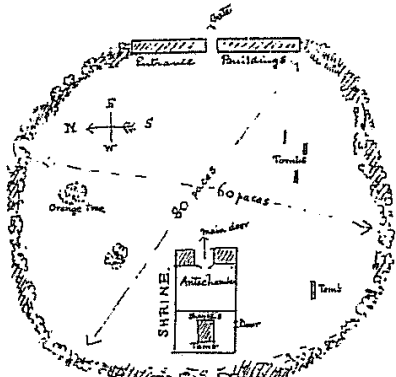
بعضی عوامل موجب می‌شد که در دید و انتظار بایبان نسبت به حوادث آینده ابهام پیش آید. گذشته از امکان وقوع بداء، تأویل و تفسیر مجازی و تمثیلی احادیث راه را برای پذیرفتن استنباطات و تعبیرات متفاوت باز می‌گذاشت. در عین حال در میان احادیث نیز اختلافات بسیاری دیده می‌شد. احادیث تصویر یکپارچه‌ای از غلبه و پیروزی قائم بر دشمنانش ارائه نمی‌دهند، بلکه دسته‌ای از آنها به صراحت از مسجونیت و شهادت قائم و ذلت و شهادت اصحاب او سخن می‌گویند.^{۲۵} حضرت باب و مؤمنین بابی با این دسته از احادیث آشنا بودند و در آثار خود به آنها اشاره و استشهاد می‌نمودند. نمونهٔ یکی از این احادیث حدیث لوح فاطمه است که متن آن را حضرت باب در دلائل سبعة که در سال ۱۲۶۳ (۱۸۴۷) نازل گردیده، یعنی حدود یک سال پیش از شروع واقعهٔ شیخ طبرسی در مازندران، نقل فرموده‌اند.^{۲۶} همین حدیث در رساله‌ای که یکی از بابی‌های اولیه به نام ابن کربلائی در همان سال ۱۲۶۳ تألیف نموده آمده است.^{۲۷}

گذشته از این احادیث، در آثار و بیانات حضرت اعلی و برخی از زعمای بابی نیز اشاراتی به حوادث آینده دیده می‌شد که با تصورات عامهٔ مردم راجع به غلبه و

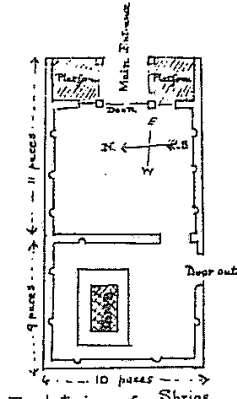
سلطنت قائم مغایرت داشت. حضرت اعلی خود به وقوع شهادتشان در بعضی از آثار و بیانات مبارک اشاره فرموده بودند و مطابق برخی از تواریخ، حضرتشان شهادت جناب ملا حسین بشروئی را پیش‌بینی و وی را از آن اخبار فرموده بودند.^{۲۸} همچنین آمده است که جناب قدّوس که در میان اصحاب حضرت باب بالاترین مقام را حائز بود چند سال قبل از واقعهٔ مازندران از شهادت ملا حسین بشروئی خبر داده بود.^{۲۹} احتمالاً تنها معدودی از بایبان در آن زمان معنای این تلویحات و اشارات را درک می‌کردند. اما این شواهد و روایات دال بر آن است که رهبری نهضت بابی انتظار آن را داشته است که مشکلات و مصائبی در آینده بروز خواهد کرد.

اما تصورات و عقائد عموم بایبان نیز در طول سال‌های اولیهٔ نهضت دستخوش تغییر و تحوّل بود. به تدریج که مسجونیت مقتدای ایشان ادامه می‌یافت و خود به نحو فزاینده‌ای دچار تضيیقات می‌گردیدند، اصحاب بابی بیش از پیش مجبور می‌شدند که در نظرات و تصورات خود راجع به فتح و ظفر قطعی قائم و حکومت و سلطنت او تجدید نظر کنند. حضرت اعلی و زعمای بابی نیز اعتقادات عامه را در بارهٔ ظهور موعود اسلام و غلبهٔ ظاهریهٔ او در آثار خود مورد بحث قرار داده و مسألهٔ ظهور قائم را به گونه‌ای جدید تعبیر و تفسیر می‌نمودند. برای مثال کاتب حضرت اعلی، آقا سید حسین یزدی، در مکتوبی خطاب به یکی از خال‌های مبارک که ظاهراً مدتی بعد از مرگ محمد شاه تحریر گشته به درک عامهٔ مردم از مسألهٔ فرج قائم اشاره نموده و آن را رد می‌کند. وی می‌نویسد که معنای حقیقی فرج نزول آیات است و نه «جلوس بر تخت سلطنت و سایر امور موهومه عند الناس».^{۳۰} همچنین حضرت اعلی در دلائل سبعة این عقیده را که فرج متضمن «ظهور سلطنت و جند و اسباب و مملکت» است مردود می‌شمارند،^{۳۱} و در توقیع دیگری خطاب به علمای تبریز می‌فرمایند:

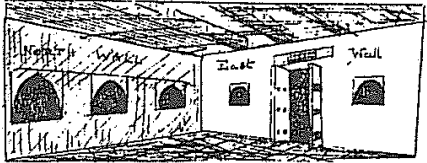
و اگر فرج تملک و عزت یا علم به قرآن و شؤن مختلفه بود، از بعد رسول الله



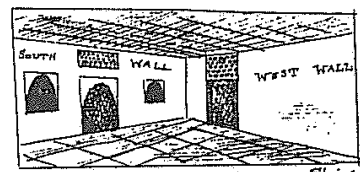
I. General plan of enclosure.



H. Interior of Shrine.



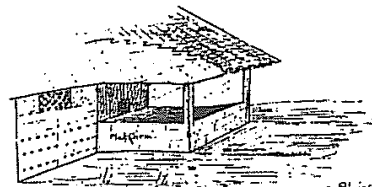
III. North view of East Walls of Antichamber of Shrine.



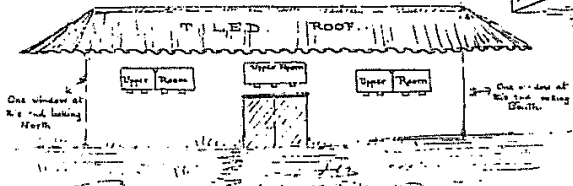
IV. South & West walls of Antichamber of Shrine.



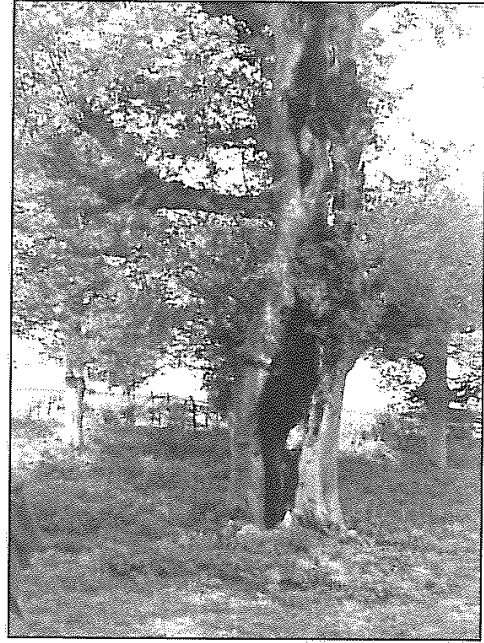
V. Platform to Birch at East Entrance of Shrine.



VI. Elevation of Birch at East Entrance of Shrine.



VII. View from inside looking East to gateway.



درخت باقیمانده از زمان واقعه شیخ طبرسی
شمال مزار شیخ (۱۱۴ بدیع - فروردین ۱۳۳۷ هـ ش)

ص تا امروز کل اینها نزد مؤمنین چه از سنی و چه از شیعه بوده و هست، بل فرج آنست که خداوند حجّتی را مبعوث فرماید و حجّتی به او بدهد که کلّ از او عاجز باشند. ۳۲

هیكل مبارک در ادامه این بیان توضیح می دهند که خداوند «غیر از آیات شیئی را حجّت قرار نداده» است. بسیار محتمل است که تا نیمه سال ۱۸۴۸، یعنی مقارن شروع واقعه مازندران، اساس این عقیده در میان بابیان که قائم موعود بساط سلطنت دنیوی گسترده و به قوه شمشیر بر تمام جهان حکم خواهد راند متزلزل شده بود.

سُست پیمانی که با سوگند، قرآن مُهر کرد
خون پاک عشقبازان را چه نامردانه ریخت
عبدی

۴- وقایع نبرد قلعه شیخ طبرسی

نبرد شیخ طبرسی از سپتامبر ۱۸۴۸ تا مه ۱۸۴۹ امتداد داشت. مقدمه این واقعه عزیمت گروهی از بابیان به ریاست ملا حسین بشروئی از خراسان به سوی مازندران بود (ژوئیه - سپتامبر ۱۸۴۸). به سبب اغتشاش منطقه، ملا حسین به دستور حکومت مجبور شده بود مشهد را ترک گوید. شمار همراهان ملا حسین در آغاز به حدود ۲۰۰ نفر می‌رسید و عده‌ای از ایشان مسلح بودند. در طول مسیر، با پیوستن دیگر اصحاب بابی و نیز برخی از مردم آبادی‌های سر راه که در پی مذاکره با بابیان به امر جدید ایمان آوردند بر عدد ایشان افزوده شد.

در بعد از ظهر روز دوشنبه ۱۲ شوال ۱۱/۱۲۶۴ سپتامبر ۱۸۴۸ گروه همراه ملا حسین که اکنون کم و بیش ۲۳۰ نفر بودند به بارفروش رسیدند.^{۳۳} بارفروش در آن زمان یکی از پر جنب و جوش‌ترین شهرهای ایران و بزرگ‌ترین شهر مازندران به شمار می‌رفت. مدت کوتاهی پیش از رسیدن بابیان به این شهر، محمد شاه درگذشته بود (شب سه‌شنبه ۶ شوال ۱۲۶۴، مطابق دوشنبه ۴ سپتامبر ۱۸۴۸). اصحاب بابی هنگام ورود با جمعیتی از عوام که عددشان به ۳۰۰۰-۴۰۰۰ نفر می‌رسید و به تفنگ و چوب و سنگ مسلح بودند رو به رو شدند. چون جمعیت مانع از ورود بابیان به شهر شد ملا حسین به اصحاب دستور مراجعت داد، اما در این بین، جمعیت عوام دو نفر از اصحاب را با تیر تفنگ به خاک انداخت.^{۳۴} ملا حسین و چند نفر دیگر به این حمله پاسخ داده و جمعیت را دفع و پراکنده کردند. جمعیت مردم یکی دو بار

دیگر حمله نمود و هر بار اصحاب بابی مجدداً حمله آنها را دفع نمودند. در این بین عده‌ای از بابیان که دیرتر به شهر رسیده بودند به کاروانسرای بارفروش که در اول شهر قرار دارد رفته و در آن جا مستقر شدند. بعد از سفری طولانی که طی آن عده‌ای بیمار شده و یکی فوت نموده بود اصحاب بسیار خسته و محتاج به استراحت بودند. در طول چند روز بعد، صدها نفر از مردم دهات اطراف به مردم شهر در بارفروش پیوستند و در چندین نوبت بابیان را مورد حمله قرار دادند. با ورود عباس قلی خان لاریجانی، یکی از بزرگ‌ترین سرکرده‌های مازندران، این حملات متوقف شد و قرار گذارده شد که بابیان ناحیه را ترک کنند.

چون بابیان در صبح چهارشنبه ۲۱ شوال ۲۰/ سپتامبر بارفروش را ترک نمودند جمعیتی از شهر در پی ایشان روان شدند. در زد و خوردهایی که در بارفروش میان بابیان و مردم شهر روی داده بود ۹ نفر یا بیشتر از اصحاب بابی و حدود ۳۷ نفر از مردم بارفروش کشته شده بودند.^{۳۵} و اکنون عده‌ای از شهر به دنبال بابیان آمده بودند تا از آنها انتقام کشند. چون گروه بابیان قدری از بارفروش دور شدند خسرو قادی‌کلانی که "راهزنی در خدمت حکومت محلی بود"^{۳۶} با افراد مسلح خود به زور و در ظاهر به نیت محافظت از بابیان به ایشان پیوست.^{۳۷} نامبرده که مقصدش غارت بابیان بود ایشان را در اطراف جنگل گرداند و سواران او و جمعیتی که از بارفروش آمده بودند و نیز مردم دهات اطراف به تدریج و در خفا عده‌ای از اصحاب را به قتل رساندند.^{۳۸} چون بابیان از این امر اطلاع یافتند در نیمه شب خسرو قادی‌کلانی را کشته^{۳۹} و افراد وی را پراکنده نموده و سپس در بقعه شیخ طبرسی مأمن گزیدند (پنجشنبه ۲۲ شوال ۲۱/۱۲۶۴ سپتامبر ۱۸۴۸، چند ساعت به صبح مانده).^{۴۰}

بقعه شیخ طبرسی قریب بیست و چهار کیلومتر تا بارفروش فاصله دارد (از مسیر قریه دارکاشت). این بقعه عبارت بود از ساختمانی که مضجع شیخ احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در آن قرار داشت و صحن یا زمین سبزی که حصارى به ارتفاع حدود دو متر دور آن کشیده بودند.^{۴۱} براون که در سپتامبر ۱۸۸۸ از شیخ

طبرسی بازدید نمود موقعیت بقعه را از نظر سوق الجیشی ضعیف توصیف می‌کند.^{۴۲} بایان این محل را به سبب موقعیت آن انتخاب ننموده بودند. از آن جا که اصحاب بابی انتظار داشتند که مورد حمله قرار گیرند به بنای استحکاماتی ابتدائی حول بقعه پرداختند بدین صورت که چهار برج کوچک ساختند که تفنگچیان اصحاب در آنها قرار گرفته و از بقعه حراست می‌کردند. همچنین دروازه جدیدی در حصار حول بقعه ساختند. ضمناً اصحاب در صحن بقعه خانه‌هایی برای خود بر پا داشتند.^{۴۳} مدتی بعد جناب قدوس به اصحاب مجتمع در مزار شیخ طبرسی پیوست. عده‌ای دیگر نیز به ایشان ملحق شدند و شمار اصحاب نهایتاً به حدود ۵۰۰ نفر رسید.^{۴۴} هنگامی که ناصرالدین شاه مطلع شد که بایان در شیخ طبرسی متحصن شده‌اند به سرکرده‌های مازندران دستور داد که آنها را از بین ببرند.^{۴۵} به زودی عده‌ای از سرکرده‌ها به ریاست آقا عبدالله هزارجریبی^{۴۶} و ابراهیم خان پسر عباس خان بیگلربیگی با جمعیتی نزدیک به ۴۰۰۰ نفر به محل آمدند و برخی از ایشان در قریه افرا که کم‌تر از یک کیلومتر تا بقعه شیخ طبرسی فاصله دارد سنگر گرفتند.^{۴۷} در بعد از ظهر چهارشنبه ۲۳ محرم ۱۲۶۵/۲۰ دسامبر ۱۸۴۸ عده‌ای سوار و تفنگچی به نزدیکی بقعه آمده و بنای تیر انداختن گذاشتند. روز جمعه ۲۵ محرم/۲۲ دسامبر بایان در روشنائی روز به جمعیت دشمن حمله برده و آنها را غافلگیر نمودند. در اثر شدت حمله، قوای دشمن به سرعت پراکنده و متواری شدند و ۷۰ نفر یا بیشتر و از جمله رئیس ایشان آقا عبدالله و بسیاری از سرکرده‌ها به قتل رسیدند. از اصحاب بابی تنها یک نفر در این حمله مجروح شد؛ حمله‌ای که به روایت یکی از شاهدان از یک ساعت بیشتر امتداد نیافت.^{۴۸} همچنین بایان مقدار زیادی اسلحه و مهمات و خواربار و نزدیک به صد اسب به تصرف درآوردند. این مسأله برای ایشان از اهمیت بسیاری برخوردار بود چه که اسلحه و تجهیزات اصحاب بابی تا این زمان بسیار کم و غیرکافی بود. اصحاب هنگام ورود به مزار شیخ طبرسی تنها هفت تفنگ و تعدادی شمشیر و خنجر و شاید کم و بیش پنج اسب در تصرف خود داشتند.^{۴۹}



بقعه شیخ طبرسی از سمت مشرق (فروردین ۱۳۳۷ هـ.ش)



جلو: چاه کنده شده توسط اصحاب - عقب: بقعه شیخ

بعد از این شکست، ناصرالدین شاه به عمومی خود نواب مهدی قلی میرزا^{۵۰} که اخیراً به حکومت مازندران منصوب شده بود دستور اکید داد که بایان را قلع و قمع کند. به فاصله کوتاهی پس از عزیمت شاهزاده حاکم از طهران، شاه در فرمانی کتبی مجدداً بر اهمیت این قضیه تأکید نمود. فرمان شاه که به تاریخ ۳ صفر ۱۲۶۵/۳۰ دسامبر ۱۸۴۸ مورخ است نهضت بابی را بدعتی تازه می خواند و قلع و قمع آن را از لوازم دین و ضروری مذهب و ملت می شمارد.^{۵۱} در این فرمان آمده است که «اولاً اطفاء نائره این شعله منوط و مربوط به اهتمام علمای اعلام و فضلاء ذوی العز و الاحترام خواهد بود و در ثانی به کف کفایت نوکرهای دیندار دولت ابدقرار بسته است.» در حاشیه، شاه به خط خود چنین نگاشته: «صحیح است. مهدی قلی میرزا، در این باب زیاده از حد باید سعی نکنید. این عمل بازیچه نیست. پای دین و مذهب در میان است.» متن این فرمان نمایانگر این مطلب است که شاه جوان تا حد بسیاری به سائقه تعصب مذهبی به سرکوب بایان دستور داده بود.

شاهزاده مهدی قلی میرزا در نیمه اول ژانویه ۱۸۴۹ به شیرگاه در بیست و چند کیلومتری بقعه شیخ طبرسی وارد شد. وی به زودی با ۱۰۰۰ نفر سرباز در واسکس که با شیخ طبرسی قدری بیش از ده کیلومتر فاصله دارد اردو زد.^{۵۲} شاهزاده منتظر رسیدن قوای کمکی بود و بدین سبب بلافاصله آغاز حمله ننمود. بایان پیش از رسیدن شاهزاده به شیرگاه، در ۱ صفر ۱۲۶۵/۲۸ دسامبر ۱۸۴۸ شروع به کندن خندقی در اطراف بقعه نموده بودند، و اکنون مشغول ساختن قلعه‌ای حول شیخ طبرسی بودند. اصحاب فضائی وسیع‌تر از صحن بقعه را داخل قلعه قرار دادند و درختان اطراف بقعه را بریده و از چوب آنها برای ساختمان قلعه استفاده کردند. حفر خندق و بنای قلعه هشت ضلعی که چندین برج و دو دروازه داشت در مدت بیست و چهار روز به اتمام رسید.^{۵۳} اصحاب همچنین به ذخیره آذوقه مبادرت نموده و خود را برای محاصره آماده کردند.

هنگامی که بایان پی بردند که شاهزاده منتظر است تا قوای عباس قلی خان



بقعه شیخ طبرسی از سمت جنوب (فروردین ۱۳۳۷ هـ ش)



بقعه شیخ و درخت باقیمانده از زمان اصحاب قلعه

لاریجانی که به منطقه آشنائی داشتند برسند مصمم شدند که خود اول حمله کنند. در شب پنجشنبه ۲۹ صفر ۱۲۶۵ (شب بین ۲۴ و ۲۵ ژانویه ۱۸۴۹) حدود ۲۰۰ تن از اصحاب به قوای دولتی حمله نموده و آنها را پراکنده ساختند. شاهزاده مهدی قلی میرزا موفق به فرار شد اما دو نفر دیگر از شاهزادگان قاجار و تعدادی از سربازان کشته شدند.^{۵۴} تلفات اصحاب بابی در این حمله ۵ نفر و یا کم تر بود،^{۵۵} اما جناب قدّوس در این نوبت مجروح شدند.

سه روز بعد عباس قلی خان و جمعیت او به صحنه آمدند و با قوای امدادی که شاهزاده گسیل می داشت شمار سربازان عباس قلی خان به ۶۰۰۰ نفر افزایش یافت.^{۵۶} در شب شنبه ۹ ربیع الاول ۱۲۶۵ (شب بین ۲ و ۳ فوریه ۱۸۴۹) بیش از ۲۰۰ نفر از اصحاب بابی که ۲۰ نفر از ایشان سوار بر اسب و ۲۰-۳۰ نفر مسلح به تفنگ بودند به قوای عباس قلی خان شبیخون زدند.^{۵۷} در این حمله حدود ۴۰۰ نفر از قوای دولتی و از جمله عدّه زیادی از سرکرده‌ها جان خود را از دست دادند. تلفات سنگین قوای عباس قلی خان در این حمله از جمله معلول این امر بود که در هرج و مرجی که در پی حمله بایان در سپاه افتاده بود سربازان یکدیگر را هدف گلوله و ضرب شمشیر قرار دادند.^{۵۸} اما در این نوبت بایان نیز تلفات نسبتاً سنگینی متحمل شدند. جناب ملا حسین بشروئی و بیش از ۴۰ نفر از اصحاب، و از جمله سه نفر دیگر از حروف حیّ، یا در میدان جنگ کشته شده و یا در قلعه در اثر جراحات وارده جان سپردند.^{۵۹} شمار زخمیان اصحاب از این نیز بیشتر بود. در مجموع، از روز ورود به بارفروش تا این زمان حدود ۷۰ نفر از اصحاب بابی کشته شده بودند.

روز بعد قوای دولتی، ظاهراً برای اینکه فرصتی یابند تا مجروحین و بعضی از کشته‌های خود را جمع و بقیّه را دفن کنند، به نزدیکی قلعه آمده و آغاز حمله نمودند. بعد از مراجعت قوای دشمن، بایان به میدان نبرد آمدند تا کشته‌های خود را ببرند، اما دیدند که از اجساد بابی برخی را سر از تن جدا کرده و سرها را برده‌اند،

برخی را سوزانده‌اند و یکی را هم سر برده و هم بدن سوزانده‌اند.^{۶۰} با مشاهده این صحنه اصحاب بابی نیز اجساد سربازان را از خاک بیرون کشیده و سر از تن جدا نموده و سرهای بریده را در نزدیکی قلعه بر چوب نصب نمودند.^{۶۱}

به زودی شاهزاده مهدی قلی میرزا با سپاهی جدید به صحنه بازگشت و قوای وی و عباس قلی خان به یکدیگر پیوستند. سپاهیان به حفر خندق و ساختن سنگر پرداختند و قلعه‌ای برای شاهزاده بر پا داشتند. در این اوقات بود که عدّه‌ای از علماء در صدر جمعیتی از مردم شهرهای مختلف مازندران به شیخ طبرسی آمدند تا در مقابل بابی‌ها به جهاد پردازند. این جمع چون صحنه سرهای بریده سربازان را در نزدیکی قلعه مشاهده کردند دچار وحشت شده و به اردوی شاهزاده مراجعت کردند. ولی به زودی به امر شاهزاده و برای جلوگیری از سرایت رعب و تزلزل ایشان به جمع سربازان، سرکرده‌های مازندران آنها را به شهرهای خود مراجعت دادند.^{۶۲}

با جمع‌آوری سربازان جدید از اطراف مازندران، عدد قوای دولتی به تدریج به ۱۰,۰۰۰-۱۲,۰۰۰ نفر رسید.^{۶۳} لشکریان چندین برج دور قلعه شیخ طبرسی بر پا کردند و از برج‌ها و منجنیق‌ها داخل قلعه را هدف گلوله قرار دادند. اکنون محاصره کامل شده و راه رسیدن آذوقه به قلعه به کلی مسدود گشته بود.^{۶۴} در اواخر فوریه و یا اوائل مارس، قوای دولتی پس از درنگ و تأمل بسیار به قلعه یورش بردند، اما اصحاب بابی حمله آنها را دفع کردند.^{۶۵} در پی شکست قوای عباس قلی خان در اوائل فوریه، از آن جا که تصرف قلعه علی رغم نیروی برتر قوای دولتی ممکن به نظر نمی‌رسید، شاهزاده مهدی قلی میرزا و فرماندهان لشکر از امیر کبیر به الحاح خواستار ارسال توپخانه شده بودند. در ماه مارس فوج مجهز به دو عرّاده توپ، دو عرّاده خمپاره و دو قنّقد^{۶۶} به شیخ طبرسی رسید و بمباران سنگین قلعه در نیمه دوم این ماه آغاز شد.^{۶۷}

اکنون حمله به لشکر از درون قلعه توأم با خطرات بیشتری بود و اصحاب بابی

نمی‌توانستند با جمعیتی کثیر به دشمن حمله کنند. اما در یک نوبت موفق شدند سربازان را غافلگیر کنند. هنگامی که جعفر قلی خان بالارستاقی هزارجریبی از سرکرده‌های مازندران همراه شمار نسبتاً کمی از سپاهیان در داخل برجی نزدیک قلعه جای گرفته و ظاهراً مشغول استراحت بودند، نزدیک ۲۰ نفر از بایان در روشنائی روز به برج مزبور حمله کرده و جعفر قلی خان را به شدت مجروح نموده و حدود ۳۰ نفر از سربازان وی را به قتل رساندند. جعفر قلی خان متعاقباً در اردو درگذشت. از اصحاب بابی ۵ نفر در این حمله کشته شدند. بلافاصله پس از این حمله، عده‌ای از قلعه‌نشینان مجدداً به سنگر جعفر قلی خان رفتند تا کشتگان خود را که در سنگر دشمن باقی مانده بودند به قلعه برند. در این نوبت یکی دیگر از ایشان به گلوله سربازان کشته شد.^{۶۸}

تا اوائل آوریل اصحاب بابی دیگر تمام آذوقه خود را از شلتوک و حبوبات به مصرف رسانده و حدود سی رأس اسبی را که سابقاً هنوز در قلعه نگاه داشته بودند کشته و خورده بودند. از این تاریخ اصحاب ناچار بودند با خوردن علف خود را زنده نگاه دارند.^{۶۹} از آن جا که عباس قلی خان لاریجانی و سرکرده‌های مازندرانی موفق به تسخیر قلعه نشده بودند، دولت مرکزی در حدود ۹ آوریل سلیمان خان میرپنج افشار^{۷۰} را به شیخ طبرسی اعزام نمود. ظاهراً دولت مرکزی مظنون شده بود که عباس قلی خان بابی شده است.^{۷۱}

به دستور سلیمان خان، سربازان از دو سمت به قلعه نقب زدند و در زیر دو برج، نقب را به باروت انباشتند. در حدود ۱ جمادی الثانی ۱۲۶۵/۲۵ آوریل ۱۸۴۹ ترتیبات لازم کامل شده بود و سپاهیان باروت را آتش زده و از چهار سو به قلعه یورش بردند. اگرچه در اثر انفجار باروت، از یک سمت یکی از برج‌های قلعه با خاک یکسان و خندق و خاکریز هموار شد، اما بایان موفق شدند هجوم قوای دولتی را دفع کنند و چند بیرق از سپاهیان به دست قلعه‌نشینان افتاد. ضمناً عباس قلی خان سردار نیز در این حمله مجروح شد.^{۷۲} بعد از این یورش ۳۰ نفر یا بیشتر از اصحاب

بابی به ریاست آقا رسول بهنمیری که از قبل از شاهزاده مهدی قلی میرزا قول امان گرفته بود قلعه را ترک کردند ولی رئیس ایشان و شاید چند نفر دیگر به ضرب گلوله سپاهیان کشته شدند، و بقیه دستگیر شدند و بعداً به قتل رسیدند.^{۷۳}

در این زمان سپاهیان پی برده بودند که اصحاب قلعه شب‌ها برای جمع آوردن علف بیرون می‌روند. از این رو شب‌ها نیز فضای اطراف قلعه را زیر باران گلوله می‌گرفتند و در نتیجه دیگر کسی یارای دست یافتن به علف را نیز نداشت.^{۷۴} در نوزده روز آخر محاصره بایان ناچار بودند برای رفع گرسنگی گوشت گندیده اسب‌هایی را که از قبل کشته و دفن نموده بودند و نیز پوست و استخوان آنها و حتی چرم زین اسب‌ها را بخورند.^{۷۵} با این وجود، بایان به مقاومت خود ادامه می‌دادند. محاصره قلعه زمانی خاتمه یافت که شاهزاده حاکم به خیانت دست یازید. به بابی‌ها وعده دادند که اگر قلعه را ترک گویند جانشان در امان خواهد ماند. به علامت تحکیم این وعد و قسم، قرآن مهر کرده و به قلعه فرستادند.^{۷۶} در بعد از ظهر روز چهارشنبه ۱۵ جمادی الثانی ۱۲۶۵/۹ مه ۱۸۴۹ باقیمانده اصحاب که شمارشان به حدود ۲۲۰ نفر می‌رسید قلعه را ترک کردند.^{۷۷} روز بعد، سپاهیان اصحاب بابی را خلع سلاح نموده و قتل عام نمودند (۱۰ مه ۱۸۴۹، هنگام ظهر).

فرماندهان لشکر برخی از سران بابی را که در قتل عام نکشته بودند در میان سپاه تقسیم نمودند تا به شهرهای مازندران برده و به قتل رسانند. از اصحاب بابی فقط حدود ۶۰ نفر از واقعه قلعه جان سالم بدر بردند.^{۷۸} از ایشان بعضی موفق به فرار شده بودند و برخی را سپاهیان برای تحصیل مال به فروش رسانده و عده‌ای را نیز به سبب سن کم و یا شرف سیادت بخشیده بودند. شاهزاده مهدی قلی میرزا جناب قدوس را زنده نگاه داشت تا ایشان را همراه خود به طهران برد.^{۷۹} اما هنگامی که به بارفروش رسید ناگزیر شد که جناب قدوس را تسلیم علماء نماید و آنها حضرتش را به نحوی فجیع به شهادت رساندند (پنجشنبه ۲۳ جمادی الثانی ۱۲۶۵/۱۷ مه ۱۸۴۹).^{۸۰} با شهادت جناب قدوس واقعه قلعه شیخ طبرسی خاتمه یافت.

می‌شمارد. وی در توضیح این مطلب می‌نویسد که بایان برای اینکه بتوانند به مبارزه نظامی برای سرنگون ساختن حکومت مرکزی پردازند ناگزیر بودند که برای تأمین آذوقه قوای خود، زارعان همطبقه خویش را غارت کنند - روشی که دشمنان ایشان یعنی سپاهیان دولتی در سطحی وسیع از آن استفاده می‌کردند - اما بای‌ها از انجام آن امتناع داشتند.^{۸۳}

مدارک و منابع موجود نشان می‌دهد که ایران نیمه قرن نوزدهم میلادی با مشکلاتی اقتصادی مواجه بود. اما این مطلب که شدت این مشکلات به حدی بوده که بتوان از یک بحران اقتصادی سخن گفت روشن نیست. در عین حال دکتر موژان مؤمن در مورد جایگاه اجتماعی بایانی که در محاربات با دولت شرکت داشتند تحقیق نموده و تحقیقات نامبرده نمایانگر آن نیست که عدّه زیادی از ایشان از قشر زارعان و یا اصناف و صنعتگران شهری بوده باشند.^{۸۴} یادآور می‌شود که این قشرها بودند که در درجه اول از مشکلات اقتصادی لطمه دیده بودند. دکتر مؤمن نظراتی را که ایوانف در رساله خود طرح کرده نقد نموده است، ولی بسیاری از نکاتی که ایشان متذکر شده است در مورد مقاله گرویسینگ نیز مصداق دارد. طبقه علمای خرد بزرگ‌ترین گروه را در رهبری نهضت بای‌ها تشکیل می‌دادند (بیش از ۴۰٪).^{۸۵}

در مورد واقعه شیخ طبرسی، از حدود ۳۶۰ نفر بایانی که در این حادثه شرکت داشته و نام ایشان در کتب تاریخ ثبت شده، سابقه اجتماعی و کار و پیشه حدود ۲۲۰ نفر معلوم است. از گروه اخیر بیش از ۶۰ درصد از طبقه علماء بودند، در حالی که اصناف و صنعتگران و زارعان در مجموع حدود ۲۵ درصد را تشکیل می‌دادند.^{۸۶} اما شمار نمایندگان قشرهای اخیر در بین همه بایان شرکت‌کننده در واقعه قلعه احتمالاً بیش از ۲۵ درصد بوده، زیرا احتمال اینکه افرادی از این قشرها ناشناس باقی مانده باشند در مقایسه با بایانی که از طبقه علماء بودند بیشتر بوده است. اما در مورد آن دسته از اهل دهات و زارغانی که به اصحاب بای‌ها مجتمع در شیخ طبرسی پیوستند، از منابع موجود مشهود است که این عمل ایشان انگیزه مذهبی داشته و به قصد

۵- تحلیلی از ماهیت نهضت بای‌ها

بایان در آثار مورخان غربی غالباً همانند انقلابیونی تصویر شده‌اند که در پی سرنگون ساختن طبقه حاکم بودند و جنگ‌های ایشان با قوای دولتی قیام‌هایی بر ضد حکومت قاجار تلقی شده است. میخائیل ایوانف (M. S. Ivanov) نویسنده روس در رساله خود که به سال ۱۹۳۹ منتشر شده و از اندیشه مارکسیستی متأثر است این عقیده را ابراز نموده که نهضت بای‌ها نهضتی برخاسته از میان توده‌های مردم بود که از بطن شرائط اجتماعی خاص پدید آمد و بر ضد طبقه حاکم فعالیت داشت.^{۸۱} به نظر او بحران اقتصادی رائج در ایران موجب ظهور این نهضت شده بود.

کورت گرویسینگ (Kurt Greussing) نویسنده اطریشی در مقاله‌ای که سالیانی قبل منتشر شده نظری مشابه ابراز می‌کند.^{۸۲} به نظر این محقق نهضت بای‌ها در آغاز یک نهضت اصلاح مذهبی بود که برای یافتن پیروانی در میان طبقات بالای مردم شهری می‌کوشید. اما پس از آنکه بایان در میان این طبقات موفقیتی کسب نمودند به طبقات فقیر شهری و نیز زارعان روی آوردند، و بعد از سال ۱۸۴۸، تحت تأثیر فشار بحران اقتصادی، نهضت بای‌ها تندرو و افراطی شده و به یک انقلاب اجتماعی تبدیل گردید. نویسنده اظهار می‌کند که نفوذ بایان در مناطق نزدیک به راه‌های تجاری بیش از دیگر نقاط بود زیرا که این مناطق بیش از دیگر مراکز کشور از بحران اقتصادی صدمه دیده بودند. گرویسینگ همچنین تأیید می‌کند که "قیام‌های" بای‌ها حالت "تدافعی" داشتند و این خصوصیت را معلول "مشکلات لجستیکی"

انقلاب و طغیان نبوده است. برای مثال، در مورد سنگسر و شه میرزاد، ایمان یکی از علمای محلّ که از سوی مردم به تحقیق در مورد ادّعاء و عقاید مذهبی بابیان مأمور شده بود موجب شد که عدّه‌ای از اهالی این دو روستا به اصحاب بابی ملحق شوند.^{۸۷} در مورد بهنمیر، به ریاست یکی از مالکین بود که حدود ۲۰ نفر از اهل ده به بابیان پیوستند و این نوع اقدام البته نحوه عمل یک عدّه زارع انقلابگر نیست.^{۸۸} به طور کلی، تصویری که از تواریخ باقیمانده از شاهدان عینی این واقعه به دست می‌آید نشان نمی‌دهد که اصحاب بابی دیدگاهی انقلابی (به معنای انقلاب اجتماعی) داشته‌اند بلکه نمایانگر تمایلات مذهبی عمیق آنها است.

ایوانف و گرویسینگ هیچ یک در تحقیق خویش در مورد حادثه مازندران از تواریخی که بابی‌های حاضر در این واقعه به جا گذاشته‌اند استفاده ننموده‌اند. این تواریخ نظر ایشان را مبنی بر تمایلات و مقاصد انقلابی اصحاب بابی تأیید نمی‌کند. در مورد جنبه تدافعی جنگ و جدال بابیان، این مطلب روشن به نظر می‌رسد که انگیزه بابیان در جنگ دفاعی، به خلاف آنچه که گرویسینگ می‌نویسد، حسّ اتحاد و همبستگی با زارعین نبوده است. همچنان که از تواریخ شاهدان عینی مشهود است بابیان از آتش زدن قرئ و دهات نزدیک شیخ طبرسی ابا نداشتند، یعنی در مواردی که سپاهیان دولتی از این دهات برای تأمین آذوقه خویش و یا به عنوان مأمن و مخفی‌گاه استفاده می‌کردند.^{۸۹}

برخی دیگر از محققان نظیر ادوارد براون (E. G. Browne)، حامد الگار (Hamid Algar) و دنیس مکیون تعبیر و تفاسیر دیگری از منازعات میان بابیان و دولت قاجار ارائه داده‌اند، تفسیرهایی که بر پایگاه مذهبی، و نه اجتماعی-اقتصادی این مبارزات تأکید می‌ورزد. به نظر براون، بابیان مقصدی جز سرنگونی سریع حکومت قاجار و جایگزین کردن آن با یک حکومت دینی بابی نداشتند. وی می‌نویسد:

بابی‌های اولیّه که چنان سخت در شیخ طبرسی، زنجان و نیریز و دیگر نقاط در ۱۸۴۸-۱۸۵۰ بر علیه دولت ایران جنگیدند در صدد تأسیس یک حکومت دینی بابی و استقرار سلطنت اولیاء و مقدّسین بر روی زمین بودند. آنها به نحوی آشتی‌ناپذیر با دولت موجود و خاندان سلطنتی دشمنی داشتند و صرفاً بیشتر به پیروزی آئین خویش علاقه داشتند تا به اصلاحاتی اجتماعی و سیاسی.^{۹۰}

الگار نهضت بابی را با نهضت اسماعیلیان مقایسه نموده و می‌نویسد: «اسماعیلیّه و بابیّه هر دو بدعت‌هایی با اصل و منشأ شیعی بودند که با توسّل به جبر سعی در سرنگون ساختن مذهب غالب (orthodoxy) (به ترتیب سنی و اثنی عشری) داشتند و با تعلیم مخفی عقاید خود را منتشر می‌ساختند.»^{۹۱} به نظر الگار طغیان بابی‌ها با حرکت ملا حسین و اصحابش به سمت مازندران آغاز شد، اما این حقیقت به سبب مرگ محمد شاه مکتوم ماند و انقلاب بابی‌ها به جزئی از اجزاء آن هرج و مرجی که بعد از مرگ شاه بروز نمود تبدیل شد.^{۹۲} اخیراً مکیون این نظر را اظهار داشته که «بین سال‌های ۱۸۴۷ و ۱۸۵۰، متعاقب اعلان باب که قائم شخص خود اوست، پیروان او اسلحه به دست گرفتند تا آخرین جهاد را آغاز کنند و یا از مصائب و بلاهای مقارن ظهور شخص موعود نصیب برند، به این امید که اصلاح نهائی امور را تسریع نمایند.»^{۹۳} مکیون همانند براون معتقد است که بابیان در صدد تأسیس فوری حکومت دینی بابی و سلطنت مقدّسین بر روی زمین بودند.^{۹۴} وی منازعات میان بابی‌ها و دولت را با حکم «جهاد تهاجمی» در آئین بابی مرتبط می‌داند ولی در عین حال می‌نویسد که در شیخ طبرسی و دیگر نقاط، بابی‌ها علیه دولت قاجار جهاد «تدافعی»، و نه «تهاجمی»، اعلان کردند.^{۹۵} به عقیده مکیون، بابیان کوشیدند که این منازعات محلی را به یک انقلاب گسترده‌تر بر ضدّ قوای کفر تبدیل کنند ولی موفق نشدند.^{۹۶} وی عوامل متعدّدی را در توجیه

شکست بایان در این اقدام برمی شمارد.^{۹۷}

این نظر که اصحاب بابی در صدد تأسیس یک "حکومت دینی بابی" و استقرار "سلطنت اولیاء و مقدسین بر روی زمین" بودند متأثر است از تفسیر آیه قرآنی به این مضمون که جمعی مستضعفین پیشوا و وارث ملک خواهند شد^{۹۸} و نیز مضامین مندرج در احادیث که طبق آنها ظهور قائم با برقراری حکومت عدل و داد در عالم پیوند یافته است. اما در خصوص جهاد، این موضوع در آثار اولیة حضرت اعلیٰ به نحوی مبسوط مورد بحث قرار گرفته است. در قیوم الاسماء حکم قتال بر مؤمنان نازل شده و از جمله آمده است که ایشان باید برای "یوم الجمع" اسلحه تهیه کنند.^{۹۹} در یک موضع از این اثر چنین جهادی موقوف به اذن خداوند گردیده است و در مواضع دیگر مؤمنان، مشروط به اینکه حضرت باب اجازه دهند، و پس از رسیدن امر از جانب صاحب امر یعنی امام منتظر، به قتال مأمور شده‌اند. حکم جهاد در این اثر و نیز در آثار دیگری که قبل از بیان فارسی نازل شده با حکم جهاد در مذهب شیعه مشابهت دارد.^{۱۰۰}

در آثار متأخرتر حضرت باب از جمله بیان فارسی که در اواخر سال ۱۸۴۷ نازل شده نیز مطالب و احکامی راجع به جهاد دیده می‌شود. حکم جهاد در این آثار به وضوح در حوزه اختیارات یک پادشاه بابی قرار می‌گیرد. مثلاً در بیان آمده است که سلاطین بابی موظفند که مردم را وارد دین نمایند به همان نحوی که در دین اسلام صورت گرفت. همچنین به سلاطین بیان اذن داده شده که به فتح بلاد پردازند برای اینکه مردم را در دین وارد کنند، اما اضافه شده که تا حد امکان باید این کار از طریق دیگر انجام شود، مثلاً از طریق تصرف اموال غیر مؤمنان.^{۱۰۱} همچنین در بیان فارسی احکام شدیدی در مورد غیر مؤمنان آمده است و از جمله آمده که جز مؤمنین کسی مجاز نیست که در پنج ولایت فارس، عراق، آذربایجان، خراسان و مازندران سکونت اختیار کند.^{۱۰۲} در عین حال این حکم نیز در بیان ذکر شده که «سبیل هدایت از روی حبّ و رأفت بوده نه شدت و سطوت».^{۱۰۳}

اشارات به پادشاهان بابی در بیان فارسی علی الظاهر دلالت بر این دارد که ظهور نوعی حکومت بابی (و یا حکومت هائی بابی) پیش‌بینی می‌شده است. در عین حال احکام بیان در خصوص جهاد به سلاطین بابی مربوط می‌شود و این مطلب مستلزم آن است که نخست یک چنین سلطانی به قدرت رسیده باشد تا بعد حکم جهاد تهاجمی قابل اجرا گردد. اما هیچ حکمی در بیان موجود نیست که به واسطه آن آحاد مؤمنان بتوانند در غیاب یک پادشاه بابی اعلان جهاد تهاجمی نمایند. همچنین هیچ حکم یا شاهد و قرینه‌ای در آثار حضرت باب موجود نیست که نشان دهد اصحاب بابی می‌بایست چنین پادشاهی را از طریق اقدام به جهادی تهاجمی بر سر قدرت آورند. حضرتشان در دلائل سبعة می‌فرماید:

و در هر ظهور هرگاه ادلاء اثبات مشاهده نمایند که خلق به دلیل و برهان مهتدی نمی‌شوند، غیر از آنکه از خداوند عالم جلّ و عزّ طلب نمایند که کسی را مبعوث فرماید که کلّ را داخل در دین حقّ کند سبیلی نیست از برای هدایت سایر خلق. مثل اینکه امروز امم فوق ارض را مشاهده می‌کنی از امت موسی و داود و عیسی، غیر از آنکه سلطان مقتدری آنها را داخل دین حقّ کند سبیلی از برای هدایت آنها نیست.^{۱۰۴}

عبارت دلائل سبعة نشان می‌دهد که مؤمنان بابی ("ادلاء اثبات") تنها می‌توانسته‌اند ظهور چنین سلطانی را از خداوند بطلبند، نه آنکه خود به جهاد پردازند تا یک حکومت بابی به وجود آورند. این استدلال که بایان در صدد بودند "جهاد" کنند تا یک "حکومت دینی بابی" تأسیس نمایند بیش از هر چیز بر این اساس مبتنی است که در آثار "متأخر" حضرت باب اشاراتی به ملوک بابی آمده است.^{۱۰۵} اما همین دسته از آثار عملاً راهی برای اینکه جهاد تهاجمی انجام شود باقی نمی‌گذاشتند، چه که تنها یک پادشاه بابی می‌توانست به جهاد تهاجمی اقدام کند و چنین پادشاهی وجود نداشت.

محققان در این نظر متفقند که هیچ‌گاه جهاد تهاجمی بابی اعلان نگردید.^{۱۰۶} در این جا باید متذکر شد که در طرح و بحث مسأله جهاد در آثار مکینون، نوعی ناسازگاری میان نظریه جهاد تهاجمی مطابق تفسیر وی از آثار حضرت باب و جهاد تدافعی بابی‌ها که در عمل صورت گرفت مشاهده می‌شود. مکینون سعی نموده به نحوی این ناسازگاری را رفع نماید. وی می‌نویسد که جهاد تهاجمی اعلان نشد «احتمالاً به این علت که اعلان جهاد نادرست شمرده می‌شد، مگر اینکه امکان موقفیت آن در حدی معقول وجود می‌داشت، و روشن بود که این شرط در مورد بایبان تحقق ندارد.»^{۱۰۷} اما همان طور که قبلاً هم ذکر شد، آن طوری که نظریه جهاد در آثار متأخر حضرت باب تحوّل یافته مسأله اعلان جهاد اصولاً در آن زمان مطرح نمی‌شده است.

در بحث فوق راجع به نتایج و مقتضیات فرضیه جهاد در آثار حضرت باب، به این مسأله توجه نشده که تا چه حد اصحاب بابی با این آثار آشنا بودند یا اینکه تعبیر آنها از این آثار چه بوده است. در خصوص مسأله جهاد، آنچه که در رابطه با جنگ‌های میان بایبان و حکومت حائز اهمیت است این است که تشریح حکم جهاد و احکام شدیده در آثار حضرت باب تا چه اندازه و چگونه بر افکار و اقدامات بایبان تأثیر نهاده و یا چه عکس‌العملی را در میان علماء و دولتیان برانگیخته است. صرف وجود احکامی مربوط به جهاد بنفسه نمی‌تواند انگیزه و مقاصد بایبانی را که در نبردهای با حکومت درگیر شدند روشن نماید. جهت پرداختن به این مسأله ضروری و مهم است که سیر حوادث، و اوضاع و شرائط پیرامون نبردهای میان بایبان و دولت، و همچنین درک و تعبیر رزمندگان بابی از این حوادث دقیقاً بررسی شود. تحقیق در این مطالب در معلوم نمودن این مسأله که آیا بایبان در صدد شورش و طغیان بودند یا خیر، و اینکه آیا هدفشان تأسیس یک حکومت دینی بابی از طریق جهاد تهاجمی بود کمک خواهد کرد.

بررسی حاضر معطوف به واقعه قلعه شیخ طبرسی است، و در این جا به ویژه

مسأله انگیزه و مقاصد اصحاب بابی مطمح نظر است. در فصل بعدی حوادث و اوضاع پیرامون سیر و حرکت بایبان به مازندران و اجتماع ایشان در بقعه شیخ طبرسی و قلعه ساختن آنها مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت تا مشخص گردد که اقدامات اصحاب بابی در چه زمینه‌ای صورت می‌گرفت و سپس در سایه آن بررسی شود که این اقدامات را به چه صورت یا صورت‌هائی می‌توان تعبیر و تفسیر کرد. درک اصحاب بابی از وضعیت و اقداماتشان نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت، چه این مسأله برای روشن ساختن اهداف و مقاصد بایبان اهمیت اساسی دارد.

در این تجزیه و تحلیل، سه تاریخ بابی و بهائی که شاهدان عینی این واقعه لطف علی میرزای شیرازی، میر ابوطالب شه میرزادی، و حاجی نصیر قزوینی به جا گذاشته‌اند از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند، چه نه تنها اطلاعات مهمی به دست می‌دهند که در منابع دیگر موجود نیست، بلکه نمایانگر درک و استنباط بایبان حاضر از واقعه مازندران نیز می‌باشند. از این سه تاریخ، شرحی که لطف علی میرزا نگاشته از دو دیگر قدیمی‌تر و مهم‌تر است. تاریخ وقایع میمیه مهجور زواره‌ای و همچنین کتاب نقطه الکاف نیز حائز اهمیت هستند چه این هر دو از منابع بابی محسوب می‌شوند. تألیف اثر نخست به طور قطع به زمانی باز می‌گردد که هنوز در جامعه بابی میان بهائیان و ازلیان فصل نهائی واقع نشده بود. یا به عبارت دیگر، تاریخ مهجور زواره‌ای قبل از نیمه دوم دهه ۱۸۶۰ تحریر شده است. این مطلب به احتمال زیاد در مورد نقطه الکاف نیز مصداق دارد، و در هر صورت به استثنای جزء کوچکی از این اثر، در قدمت محتویات نقطه الکاف تردیدی نیست.

۶- مقاصد بایبان حاضر در شیخ طبرسی

نبیل زرنندی در تاریخ خود از برافراشتن بیرق سیاه توسط اصحاب بابی در مسیر مازندران ذکر کرده است. این مطلب توجه برخی از محققان را جلب نموده است. در احادیث شیعی ذکر بیرق‌های سیاهی آمده که از خراسان به حرکت درآمده و علامت ظهور قائم موعود می‌باشند. مطابق تاریخ نبیل، ملا حسین هنگام عزیمت به سوی مازندران به امر حضرت باب رایت سیاه را برافراشت.^{۱۰۸} نبیل حدیثی را نقل می‌کند که در آن ذکر "رایت سوداء" شده و سپس اضافه می‌کند که این رایت در تمام طول مسیر، یعنی از مشهد تا بقعه شیخ طبرسی، و نیز بر فراز قلعه تا زمان سقوط قلعه برافراشته باقی ماند.^{۱۰۹} بر اساس مطالبی که در تاریخ نبیل آمده، برخی از محققان راجع به اهمیت این واقعه اظهار نظر نموده و متذکر شده‌اند که برافراشتن بیرق‌های سیاه، گذشته از ارتباط آن با تحقق وعود مذکور در اخبار و احادیث راجع به ظهور قائم در خراسان، از اهمیت سیاسی نیز برخوردار بوده است،^{۱۱۰} چه که دقیقاً با چنین اقدامی بود که عباسیان قیام خود را بر علیه امویان آغاز نموده بودند، قیامی که نهایتاً به سقوط حکومت اموی انجامیده بود.

اما مسأله اصلی این است که چنین عملی، یعنی برافراشتن رایت سیاه، در نظر بایبان چه معنی و مفهومی داشته و مقامات دولتی و عامه مردم آن را چگونه تعبیر نموده‌اند. از این نظر، این مسأله جالب توجه است که شاهدی وجود ندارد که نشان دهد معاصران مفهومی سیاسی برای چنین عملی قائل شده باشند. در تواریخ رسمی

قاجار از ریایات سیاه ذکر نیامده، و در آنها ابداً نشانی از این نیست که دولت از اقدام مزبور نگران شده و یا اصلاً به آن توجهی کرده باشد. یک توجیه این مسأله را که چگونه ممکن بوده بیرقی سیاه برافراشته به حرکت درآید بدون آنکه جلب سوء ظن کند می‌توان در رسم چاوش خوانی یافت.^{۱۱۱}

رسم چاوش خوانی (خواندن سرودی توسط چاوش یا راهنما) در آن عصر رواج داشته و با حج و زیارت در ارتباط بوده است. چاوش اشعاری را در ستایش پیامبر و ائمه اطهار به آواز می‌خواند تا مردم را تشویق کند که همراه وی به زیارت مکه، عتبات و یا مشهد روند. وی بیرق مخصوصی را به نشانه آغاز قریب الوقوع سفر حج و زیارت برمی‌افراشت.^{۱۱۲} از متن تاریخ لطف علی میرزای شیرازی معلوم است که ملا حسین و اصحاب او نگران بودند که مورد حمله قرار گیرند و به همین علت سعی داشتند با اظهار این مطلب که عازم عتبات عالیات به عزم زیارت هستند هویت خود را مخفی نگاه دارند.^{۱۱۳} با توجه به رسم چاوش خوانی، به نظر می‌رسد که اصحاب بابی می‌توانسته‌اند رایتی سیاه برافرازند بدون آنکه جلب سوء ظن نمایند. در عین حال شواهدی موجود است که دلالت دارد بر اینکه قول نبیل بتمامه صحیح نیست.

در تواریخ قدیمی تر ذکر صریح از رایت سیاه نیست و در حقیقت تاریخ لطف علی میرزا حاوی اشاراتی است که بر اساس آنها گفته نبیل در مورد حرکت رایت سیاه در تمام مسیر خراسان به مازندران غیرمحمتمل جلوه می‌کند. لطف علی میرزا مدت کوتاهی قبل از ورود اصحاب به خاک مازندران به ایشان ملحق شده بود. وی در تاریخ خود اشاره‌ای گذرا به لباس سیاه ملا حسین نموده و می‌نویسد که معنای حدیث "ریایات سود" از خراسان همین لباس سیاه او است.^{۱۱۴} از اشاره لطف علی میرزا محتمل به نظر می‌رسد که اصحاب در آن زمان بیرق‌های سیاه افراشته به همراه نداشته‌اند. در تاریخ میر ابوطالب شهمیرزادی نیز مطالبی آمده که این نظر را تأیید می‌کند. میر ابوطالب که بعد از ورود اصحاب به بقعه شیخ به ایشان پیوسته بود در

چند مورد به تحقیق احادیث مربوط به بیرق‌های سیاه اشاره می‌کند.^{۱۱۵} اما از نوشته‌ او چنین معلوم است که اصحاب، جناب ملاً حسین را "رایات خراسان" می‌دانسته‌اند.^{۱۱۶} در کتاب نقطه الکاف نیز به رایات مختلف مذکور در احادیث اشاره شده است. در مورد "رایت خراسانی" آمده است که «مراد از رایت جناب سید الشهداء [ملاً حسین بشروئی] علیه السلام است که از خراسان حرکت نمود و باب جناب ذکر [حضرت باب] بودند.»^{۱۱۷} با توجه به شواهد بالا محتمل به نظر می‌رسد که اصحاب در مسیر مازندران بیرق سیاهی به همراه نداشته‌اند. حتی اگر هم بیرقی به همراه داشتند آن را نشانه تحقیق و عود مربوط به آخر الزمان نمی‌پنداشتند. بلکه این نفس حرکت جناب ملاً حسین و اصحاب ایشان از خراسان بود که به منزله تحقیق و عد مذکور در احادیث در باره بیرق سیاه تلقی می‌شد.

نبیل در جای دیگری از تاریخ خود شمار اصحاب مجتمع در شیخ طبرسی را ۳۱۳ نفر قید می‌کند.^{۱۱۸} رقم ۳۱۳ همانند بیرق‌های سیاه از این نظر اهمیت دارد که در اخبار و احادیث مربوط به ظهور قائم ذکر شده است. مطابق برخی از احادیث، اصحاب قائم ۳۱۳ نفر می‌باشند. ۳۱۳ ارزش عددی کلمه "جیش" (مطابق حساب ابجد) می‌باشد و مقصود "جیش" یا سپاه قائم مذکور در احادیث است.^{۱۱۹} بعید نیست که تأکید برخی از مؤمنان بابی بر تحقیق تحت اللفظی اخبار و احادیث موجب شده باشد که در اوائل ظهور چنین روایاتی (در مورد برافراشتن بیرق سیاه یا اینکه اصحاب قلعه شیخ طبرسی ۳۱۳ نفر بوده‌اند) در میان مؤمنان رائج شده و بعدها به تاریخ نبیل راه یافته‌اند.

شواهد موجود در مورد اینکه چرا ملاً حسین و اصحابش به سمت مازندران عزیمت کردند بسیار ناچیز است. ملاً حسین بلافاصله پیش از آن به امر حکومت از مشهد خارج شده بود. علت این امر عدم ثبات منطقه در اثر طغیان سالار بود و زد و خورد میان بابیان و مردم تنها بر وخامت اوضاع می‌افزود. ملاً حسین زمانی اظهار کرده بود که مقصد وی هنگام ترک مشهد جز «اعلای کلمه حق و شهادت» چیز

دیگری نبود.^{۱۲۰} مع‌هذا به نظر می‌رسد که در کنار این هدف کلی، ملاً حسین هدف مشخص دیگری را نیز دنبال می‌نمود.

مطابق برخی از تواریخ، یکی از اهداف اجتماع بدشت مذاکره در مورد نحوه استخلاص حضرت باب از سجن مبارک در آذربایجان بود.^{۱۲۱} نیکلا می‌نویسد که پس از اجتماع بدشت، خواص اصحاب حضرت باب در صدد بودند که عده زیادی را جمع نموده به سوی محبس حضرت باب اعزام دارند.^{۱۲۲} آواره مؤلف یکی از تواریخ متأخر بهائی نیز می‌نویسد که اصحاب حاضر در بدشت تصمیم گرفتند به سجن هیکل مبارک در آذربایجان^{۱۲۳} رفته و از آن جا رهائی حضرت باب را از محمد شاه خواستار شوند و در صورت ضرورت حضرتشان را به جبر آزاد کنند، اما حتی المقدور کوشش کنند که کار به جدال با دولت منتهی نشود.^{۱۲۴} احتمالاً به سبب چوب زدن حضرت باب در تبریز بود که اصحاب بابی مصمم به استخلاص مولای خویش شده بودند.^{۱۲۵} همچنین مطابق تاریخ جناب شیخ کاظم سمندر، ملاً حسین بشروئی و همراهان او قصد توجه به آذربایجان را داشتند تا به دیدار حضرت باب مشرف گردند.^{۱۲۶} قول جناب سمندر در این مورد حائز اهمیت است چون ایشان این مطلب را در شرح حال جناب ملاً محمد صادق مقدس خراسانی که خود در واقعه قلعه شیخ طبرسی شرکت داشت و جناب سمندر ایشان را ملاقات کرده بود آورده است. جناب فاضل مازندرانی نیز می‌نویسد که ملاً حسین و اصحاب قصد داشتند از مازندران روانه چهریق شوند و اضافه می‌نماید که اصحاب راه مازندران و گیلان را برگزیدند چون حرکت از طریق طهران با خطر توأم بود.^{۱۲۷} از میان مورخان قاجار تنها رضا قلی خان هدایت این نکته را ذکر نموده که مقصد اولیه ملاً حسین قبل از وقوع حادثه مازندران توجه به چهریق برای آزاد ساختن حضرت باب بود. وی اضافه می‌کند که بابیان قصد داشتند خروج کنند.^{۱۲۸}

لازم به تذکر است که منابع موجود موضع و نظر حضرت باب را در مورد نقشه اصحاب برای رها ساختن حضرتشان از سجن روشن نمی‌سازد. در تاریخ نبیل ذکر

شده که هنگامی که حضرت باب را به سوی سجن ماکو حرکت می دادند، در نزدیکی زنجان هیکل مبارک پیامی به فردی از غیر مؤمنان به نام سلیمان خان افشار (صائن قلعه‌ای) فرستاده و طلب نصرت فرموده بودند. اصحاب بابی از این مسأله مطلع شده و تقاضا نموده بودند که حضرتشان را از قید و بند رها سازند، اما هیکل مبارک خواهش ایشان را رد فرموده بودند.^{۱۲۹} این مطلب که حضرت باب موافقت نمودند که مؤمنان بابی در نزدیکی زنجان ایشان را آزاد سازند در منابع دیگر نیز آمده است.^{۱۳۰} سلیمان خان افشار صائن قلعه‌ای که پسرش بعداً به حضرت اعلی ایمان آورد سابقاً از مریدان سید کاظم رشتی رهبر طائفه شیخیه بود، و غالب بابیان اولیّه به این طائفه منسوب بودند. سلیمان خان به سبب ثروت خود مشهور بود و شاید موقعیت آن را داشته که وسائل استخلاص حضرت باب را فراهم نماید. ولی در این مورد، صدور پیام مبارک خطاب به نامبرده ظاهراً به مقصد اتمام حجت صورت گرفته بود.^{۱۳۱}

استخلاص حضرت باب اگر به جبر انجام می شد به معنای مداخله در امور دولت بود. پیداست که بابیان چنین عملی را چون در قبال ظلم و ستم بود مشروع تلقی می کردند. حدس این مطلب که اصحاب بابی بعد از استخلاص حضرت باب به چه امری اقدام می نموده‌اند و چه مسیری را در پیش می گرفته‌اند دشوار است. ظاهراً در هیچ یک از تواریخ بابی و بهائی موجود اشاره روشنی به نقشه‌های آتی بابیان نیامده است. تنها اشاره مبهمی که آمده این است که اصحاب بابی قصد داشتند عازم عتبات شوند.^{۱۳۲} اگر این قول به صورت ظاهری آن صحیح فرض شود می تواند به این معنی باشد که بابیان همراه ملا حسین قصد داشتند ایران را ترک گویند. اما مشکل می توان تصور کرد که موقعیت بابیان در عتبات، یعنی مرکز و قلب عالم شیعه، بهتر از ایران می توانست باشد. در این مورد کافی است به خاطر آورد که برای ملا علی بسطامی فرستاده حضرت باب به عتبات چه پیش آمد.^{۱۳۳}

باید در نظر داشت که حرکت بابیان به سمت مازندران تحت چه شرائطی

صورت می گرفت و موقعیت جامعه بابی در آن زمان چگونه بود. همچنان که قبلاً اشاره شد مطابق گزارش آستین رایت، دولت تقریباً در همین زمان به تعقیب و آزار بابیان دستور داده بود. تاریخ لطف علی میرزا حاوی اشاراتی است که قول رایت را تأیید می کند. او می نویسد که اصحاب هنگام ورود به مازندران با موکب شاهزاده خانلر میرزا که تازه به حکومت آن ولایت منصوب شده بود رو به رو شدند. هنگامی که حاکم جدید پی برده بود که گروه همراه ملا حسین بابی هستند به چند نفر از ایشان با تغییر گفته بود که «شما همه بابی و مفسد فی الارض هستید. قتل شماها لازم است و شاه [محمد شاه] حکم فرموده که هر جا شماها را ببینند به قتل برسانند.»^{۱۳۴} در منابع دیگر ذکری از این نیست که محمد شاه دستور به قتل بابیان داده باشد. مع هذا این حادثه نمایانگر موقعیت دشواری است که اصحاب بابی در آن قرار گرفته بودند. قبل از این حادثه، ملا حسین به پیشنهاد لطف علی میرزا دستور داده بود که شب‌ها عده‌ای از اصحاب کشیک بکشند.^{۱۳۵}

هنگامی که اصحاب بابی در نزدیکی بارفروش خبر مرگ محمد شاه را شنیدند عازم این شهر گردیدند. آنان بدون شک می دانسته‌اند که به سبب قدرت و نفوذ سعید العلماء در این شهر ممکن است در آن جا گرفتار شوند. سعید العلماء با بابی‌ها و مخصوصاً جناب قدّوس سابقه دشمنی داشت. در عین حال به نظر نمی رسد که اصحاب بابی چاره دیگری داشته‌اند. مدت کوتاهی قبل از آن، جمع بابیان مجبور شده بودند قریه آریم را ترک نمایند، چون بعضی از مردم شکایت کرده بودند که بابیان مرتع و چراگاه مال‌های ایشان را اشغال کرده‌اند و برخی دیگر گفته بودند که آذوقه کمیاب شده چون بابی‌ها پول خوبی بابت مایحتاج خود می پردازند و همه برنج و اجناس خود را به ایشان می فروشند. مردم تهدید کرده بودند که اگر اصحاب آن محل را ترک نکنند شب بر سر آنها خواهند ریخت و فتنه به پا خواهد شد.^{۱۳۶} فوت محمد شاه این وضعیت را به مراتب پیچیده تر نموده بود. دیگر برای اصحاب بابی ممکن نبود که به حرکت خود ادامه داده و از یک محل به محل دیگری روند

زیرا خطر آن وجود داشت که در معرض حمله قرار گیرند، چه از جانب راهزنانی که در صدد سوء استفاده از هرج و مرج اوضاع بودند و چه از سوی مقامات دولتی و یا مردم که ممکن بود بایبان را گروهی از اشرار و راهزنان تلقی کنند.^{۱۳۷} در نامه‌ای که به فاصله کوتاهی بعد از مرگ محمد شاه از ساری نوشته شده آمده که «ساری... تنها شهری است در تمام مازندران که دچار اغتشاش نشده، و همه راه‌ها پر است از راهزنان...»^{۱۳۸} نزدیک‌ترین شهر بزرگ به اربیم شهر بارفروش بود و در آن جا اصحاب بابی می‌توانستند آذوقه کافی برای گروه تقریباً ۲۳۰ نفری‌شان تا زمانی که امنیت مجدداً برقرار شود به دست آورند.

دو تاریخ رسمی مهم دوره قاجار، یعنی *نسخ التواریخ* و *روضه الصفای ناصری*، در توصیف ورود بایبان به بارفروش شرحی کمابیش یکسان ارائه می‌دهند. هیچ یک از این دو تاریخ اشاره‌ای نمی‌کنند که گروه بایبان هنگام ورود مورد حمله قرار گرفتند. این مطلب به وضوح در تاریخ لطف علی میرزای شیرازی و همچنین دیگر منابع بابی و بهائی آمده، و ظاهراً شرحی که شیخ العجم به جا گذاشته نیز این مطلب را تأیید می‌کند. شیخ العجم می‌نویسد که خبر رسیده بود که ۵۰۰ نفر بابی خروج کرده‌اند و قصد دارند به بارفروش شیبخون بزنند. مردم بارفروش خود را با تفنگ و چوب و چماق مسلح کرده و در انتظار بایبان نشسته بودند تا هنگام ورود، آنها را به قتل رسانند.^{۱۳۹} وی در ادامه مطلب می‌نویسد که بابی‌ها روز دوم آمدند و در زد و خوردی که صورت گرفت ملاً حسین ۷-۸ نفر از مردم شهر را کشت.^{۱۴۰} احتمالاً تلفات مردم شهر در این رویارویی اول بیش از این تعداد بوده،^{۱۴۱} اما در مجموع شمار کشتگان بارفروشی زیاد نبوده و این مطلب نشانه آن است که بایبان قصد حمله به مردم شهر را نداشته‌اند. هنگامی که ملاً حسین و اصحاب بابی در شیخ طبرسی به سپاهسانی که ایشان را در محاصره داشتند حمله می‌کردند ثابت نمودند که توانائی آن را دارند که تلفات به مراتب سنگین‌تری بر دشمنانشان وارد آورند.

بعد از خروج از بارفروش، اصحاب بابی به اکراه موافقت کردند که خسرو

قادی‌کلانی و مردان مسلح او ایشان را همراهی کنند.^{۱۴۲} سبب این بود که جمعیتی از بارفروش به دنبال اصحاب آمده بودند و قصد انتقام کشیدن داشتند و بایبان نیز غریب بودند و با منطقه ناآشنا، و عبور از راه‌های تنگ و جنگل‌های انبوه و زمین‌های باتلاق مازندران دشوار بود.^{۱۴۳} هنگامی که اصحاب بابی پی بردند که سواران همراه قصد کشتن آنها و غارت اموالشان را دارند خسرو قادی‌کلانی را در نیمه شب به قتل رسانده و به مردان او حمله کرده و آنها را پراکنده ساختند.^{۱۴۴} بایبان هنگام حمله تمام اموال خود را در جنگل رها کردند و به تعقیب سواران خسرو قادی‌کلانی پرداخته و به روستائی که به گمان ایشان قادی‌کلا بود حمله‌ور شدند. چون به محل بازگشتند دیدند که اثری از اموال ایشان باقی نمانده است. بعد از این بود که با کمک و راهنمایی یکی از مردم دهات اطراف که او را به اسارت گرفته بودند به بقعه شیخ طبرسی رفتند.

بایبان تصمیم گرفتند در شیخ طبرسی بمانند چون دیگر ممکن نبود که به سفر خود ادامه دهند. از تواریخ شاهدان عینی روشن است که رهبر جمعیت بابی، ملاً حسین، آگاه بود که سفر اصحاب به آخر رسیده است. ملاً حسین هنگام ورود به بقعه همراهان خود را طرف خطاب قرار داده و گفته بود که در این جا همه ایشان شهید خواهند شد.^{۱۴۵} لطف علی میرزا در تاریخ خود ناله و حنین اصحاب را هنگامی که شنیدند از شهادت‌گیری نیست توصیف می‌کند. بعد از مرگ محمد شاه دیگر امکان نداشت که بایبان نقشه اولیه خود را مبنی بر رها ساختن حضرت باب دنبال کنند. گذشته از ناامنی منطقه و خطر حمله راهزنان، دشمنان بابی‌ها قصد کشتن ایشان و کشیدن انتقام خون مردم بارفروش و خسرو قادی‌کلانی و همراهانش را داشتند. تحت این شرایط اگر اصحاب بابی در راه‌های تنگ مازندران به حرکت می‌پرداختند صرفاً خود را طعمه‌ای سهل برای دشمنانشان می‌ساختند. حتی اگر هم به گروه‌های کوچک‌تری تقسیم شده و بدین ترتیب سعی می‌کردند که از ولایت خارج شوند، این نیز بر احتمال نجات ایشان نمی‌افزود. لهجه آنها و نیز وضع ظاهر و لباس ایشان به

راحتی نشان می‌داد که آنها در این ناحیه جمعی غریب اند.^{۱۴۶} از تاریخ حاجی نصیر قزوینی مشهود است که اصحاب بابی انتظار آن را داشتند که مردم شهر به زودی به ایشان حمله خواهند کرد.^{۱۴۷} ضمناً به نظر می‌رسد که به دهات اطراف نیز پیغام رفته بود که بابیان جماعتی کافرند که کشتن ایشان و غارت اموالشان مباح است.^{۱۴۸} تا مدتی مردم قادی‌کلا به همراه مردم دیگر روستاها هر کسی را که در ناحیه غریب بود غارت کرده و حتی معدودی را نیز به قتل رسانده بودند.^{۱۴۹} حاصل کلام اینکه اصحاب بابی در دام افتاده بودند. از این جهت بود که به ساختن استحکاماتی ابتدائی حول مزار شیخ طبرسی به صورت چند برج کوچک پرداختند. این حقیقت که اول حمله بزرگ به بابیان سه ماه بعد یعنی در دسامبر ۱۸۴۸ روی داد تنها به این سبب بود که سرکرده‌ها و بزرگان مازندران ناچار شده بودند که برای تاجگذاری شاه به طهران روند.^{۱۵۰} اما تا زمان این اول حمله اصلی، اصحاب بابی در شیخ طبرسی مورد حمله قادی‌کلانی‌ها قرار گرفته بودند.^{۱۵۱}

در چنین شرائطی دو موضوع جهاد و شهادت برای اصحاب بابی جلوه‌ای نمایان یافت. بابیان بنا به سابقه شیعی خویش همچون عموم مردم ایران عمیقاً با این دو موضوع آشنا بودند. در نظر ایشان ظهور قائم موعود نقطه اوج تاریخ شیعه بود. چون جنگ آغاز شد، در نظر اصحاب بابی چنین می‌نمود که حادثه کربلاء دیگر بار در جریان وقوع است. برای ایشان خاندان قاجار همچون بنی‌امیه بودند و دشمنانشان از بین علماء همان افرادی که مطابق اخبار و احادیث می‌بایست با قائم موعود به ستیز پردازند. اول حمله اصلی به اصحاب در ماه محرم روی داد، همان ماهی که در آن امام حسین به شهادت رسیده بود. ملا حسین بشروئی در مذاکراتش با نماینده شاهزاده بالخصوص به این مطلب اشاره نموده بود و شباهت آن را به رفتار بنی‌امیه با امام حسین متذکر شده بود.^{۱۵۲} اگرچه اصحاب به سرنوشت خود پی برده بودند اما به نظر نمی‌رسد که این مسأله از شهادت ایشان کاسته باشد. بلکه بالعکس به نظر می‌رسد که اطلاع به این مطلب که همگی کشته خواهند شد ایشان را مصمم

نموده بود که بدون وا همه به مبارزه پردازند. هدف غائی بابیان اثبات حَقانیت امر خویش بود. به درازا کشیدن چنین جنگی که در طی آن نیروهای دولتی در چند نوبت پیاپی شکست خوردند، و ایستادگی شدید و نهایتاً مرگ بابیان، جالب انظار عموم و یادآور استقامت و شهادت امام حسین توانست بود.

عوامل مختلفی نشان می‌دهد که اصحاب ملا حسین در صدد طغیان و قیام بر ضد دولت نبودند. اسلحه و تجهیزات محدود ایشان که در آغاز به ۱۸ تفنگ و تعدادی شمشیر و خنجر و معدودی اسب منحصر بود، و نیز حضور تعداد زیادی کودک و سالخورده چنین جمعیتی را در خور مقابله با سپاه و لشکر رزم‌آزموده نمی‌ساخت.^{۱۵۳} اگر اقدامات بابیان مجتمع در شیخ طبرسی جزئی از یک طرح بابی برای سرنگون ساختن دولت می‌بود، در آن صورت معقول بود که بابیان سعی نمایند تا از اغتشاش و عدم ثبات حاصله در پی فوت محمد شاه سود جویند. در پی مرگ شاه بود که شورش و اغتشاش در بسیاری از نقاط کشور بروز نمود و سالار که از قبل در خراسان سر بر طغیان برداشته بود از فرصت حاصله استفاده نموده و موقعیت خویش را تحکیم بخشید. شورش وی به مدت دو سال دیگر بخش عظیمی از قوای نظامی کشور را به خود مشغول داشت.^{۱۵۴} بدون دریافت کمک از خارج، سقوط قلعه شیخ طبرسی امری محرز بود و دیر یا زود اتفاق می‌افتاد. یادآور می‌شود که در جنگ محاصره‌ای همیشه حوادث و تحولات خارج قلعه است که پیروزی و یا شکست مدافعان قلعه را تعیین می‌کند. قوای محاصره شده هیچ گاه به تنهایی نمی‌توانند بر محاصره‌کنندگان پیروز شوند و تنها پس از رسیدن قوای کمکی از خارج قلعه است که مدافعان قلعه می‌توانند بر نیروی محاصره‌گر پیروز شوند، و یا اینکه حادثه‌ای موجب شود که محاصره‌کنندگان ترک محاصره گویند.^{۱۵۵} از این رو تدارک مدافعه دیدن در شیخ طبرسی امری بی‌حاصل بود مگر اینکه در کنار آن، سایر بابیان در دیگر نقاط کشور نیز سر به طغیان برمی‌داشتند. به نظر می‌رسد که اگر قصد بابیان شورش بود، به خوبی توانائی انجام آن را داشتند.

ملاً محمد علی حجت زنجانی که حدود دو سال بعد رهبری قوای بابی را در بزرگ‌ترین جنگ میان بابیان و دولت در زنجان به دست گرفت پس از مرگ محمد شاه از فرصت استفاده نموده و ظاهراً در بحبوحه واقعه شیخ طبرسی از پایتخت گریخته بود.^{۱۵۶} وی در زنجان طرفداران بسیاری داشت و در مدت توقف در طهران تماس وی با پیروان زنجانی اش قطع نشده بود. اول حمله بزرگ به اصحاب بابی در شیخ طبرسی در نیمه دوم ماه دسامبر روی داد، یعنی سه ماه و نیم پس از مرگ محمد شاه، و واقعه قلعه تا ماه مه سال بعد امتداد یافت. از این رو به نظر می‌رسد که بابیان زنجانی، اگر به ایشان دستور می‌رسید، می‌توانسته‌اند که به تدارک قیام و طغیان در شهر خود زنجان پردازند. یکی دیگر از زعمای بابی، آقا سید یحیی و حید دارابی که حدود دو سال بعد در نیریز در جنگ با دولتیان درگیر شد در این شهر و ولایت همچین شهر یزد پیروان بسیاری داشت و ظاهراً او نیز به تدارک یک قیام بابی قادر بوده است. مع‌هذا نه حجت و بابیان زنجانی و نه و حید دارابی به تدارک چنین قیامی اقدام کردند و نه در هیچ گوشه‌ای دیگر از کشور کوششی برای به پا ساختن یک قیام بابی صورت گرفت. در این مدت حضرت باب با اصحاب خویش در تماس و ارتباط بودند و اگرچه احتمال دارد که حضرتشان در یک نوبت مؤمنان را به پیوستن به اصحاب در بقعه شیخ طبرسی مأمور فرموده باشند،^{۱۵۷} اما هیچ‌گاه به جهاد تهاجمی دستور صادر نفرمودند.

شاهدی در تواریخ اولیه بابی و تواریخ متأخرتر بهائی موجود نیست که نشان دهد بابیان حاضر در شیخ طبرسی هوای تأسیس یک حکومت دینی بابی در سر داشته‌اند. قول سپهر مورخ دربار که مدعی است ملاً حسین به بابیان وعده می‌داد که «هر یک پادشاه مملکتی و حاکم ولایتی» خواهد شد^{۱۵۸} تضادی آشکار با مفاد تواریخ بابی و بهائی دارد که می‌نویسند ملاً حسین به فاصله کوتاهی پس از ورود اصحاب به مازندران همراهان خود را هشدار داده بود که همگی آنها به قتل خواهند رسید. وی گفته بود که هر کدام از ایشان که مایل است گروه را ترک نماید می‌بایست

همان موقع اقدام کند چه که «بعد از این بخواهد برود ممکن نمی‌باشد. راه‌ها را خواهند گرفت و خون‌های ما را خواهند ریخت. عن‌قریب از [هر] طرف اعداء هجوم خواهند آورد.»^{۱۵۹}

تواریخ نوشته شده توسط شاهدان عینی نشان می‌دهد که اصحاب بابی مجتمع در شیخ طبرسی به جنگ و مدافعه خود به منزله طغیان نمی‌نگریستند، و در پاسخ به مقامات دولتی نیز چنین مقصدی را منکر شدند. برخی از منابع به تعویض نامه و پیام میان بابیان و شاهزاده حاکم اشاره می‌کنند. مطابق تاریخ لطف علی میرزای شیرازی، هنگامی که شاهزاده به شیرگاه در بیست و چند کیلومتری شیخ طبرسی ورود نمود نامه‌ای با لحنی درشت خطاب به ملاً حسین فرستاد و پرسید که چرا بابی‌ها در این ولایت مانده‌اند و عده‌ای اشرار را فریفته و همیار خود نموده و فساد به پا کرده‌اند. شاهزاده همچنین نوشته بود که بابیان چاره لشکر سلطان را نمی‌توانند بکنند و باید ولایت را ترک کنند.^{۱۶۰} سپس لطف علی میرزا خلاصه‌ای از سؤال و جواب میان ملاً حسین و فرستاده شاهزاده را نقل می‌کند. فرستاده گفته بود که بابیان باید معجزه‌ای بیاورند تا حقیقت آنها اثبات شود، و اینکه شاهزاده گفته بود که اگر بابیان معجزه ظاهر کنند، «من که مهدی قلی هستم با شما متفق شده به دفع ناصرالدین شاه می‌کوشم.»^{۱۶۱} ملاً حسین در جواب گفته بود که بزرگ‌ترین معجزه که نزول آیات باشد ظاهر شد و شما اعتنائی نکردید، و پرسیده بود که «چرا به ملاًهای خود نمی‌گوئید که بیایند با ما به طریق علمیه حرف بزنند، اگر بر ما فائق آمدند ما را به قتل برسانند و الا تصدیق امر حق نمایند.»^{۱۶۲}

سپس ملاً حسین برای دریافت جواب جناب قدوس به پیام شاهزاده حضور ایشان رفته و صحبت با نماینده شاهزاده موقتاً قطع شده بود. پس از مراجعت، ملاً حسین با لحنی شدید فرستاده شاهزاده را خطاب کرده بود و شرح ظلم‌های وارده بر اصحاب را از سوی دشمنان بیان کرده و اظهار داشته بود که منشأ فساد آنها بوده‌اند و نه بابیان. و در جواب شاهزاده که گفته بود مقاومت لشکر سلطان را نمی‌توانند بکنند

ملاً حسین چنین گفته بود که حقّ همیشه بر باطل فائق بوده و خواهد بود و اینکه اگر همه عالم بر علیه او به جنگ پردازد به تنهایی جهاد خواهد کرد تا شهید شود و یا آنها را در راه امر حقّ مستقیم گرداند.^{۱۶۳}

در جواب شاهزاده که گفته بود اگر بایان معجزه‌ای ظاهر کنند با آنها همراه خواهد شد تا شاه را دفع کنند ملاً حسین گفته بود که او طالب سلطنت دنیای فانی نیست و شاهزاده را سرزنش نموده بود که به بایان که شاهزاده آنها را ندیده و نمی‌شناخت چنین امری را نسبت داده بود.^{۱۶۴} ضمناً گفته بود که مشهد را ترک کرده بود «به جهت تبلیغ امر حقّ» و اینکه «هر نحوی که امر حقّ باشد ما همان را طالبیم، خواه به غلبه بر باطل و خواه به سیف، خواه به شهادت که منتهای آمال و آرزو است.»^{۱۶۵} ملاً حسین همچنین در جواب شاهزاده که گفته بود اصحاب باید ولایت را ترک کنند گفته بود که بایان به جهت اعلای حقّ آمده‌اند و تا امر حقّ ظاهر نشود از این ولایت بیرون نخواهند رفت. و افزوده بود که «به شمشیر امر حقّ را ظاهر خواهم کرد تا وقتی که شهید شوم» و اینکه «در بارفروش فریب سردار [عباس قلی خان لاریجانی] را خورده، دیگر فریب نخواهم خورد و این قلیل اصحاب را متفرق و به جنگ اعداء اسیر نخواهم نمود تا آنکه بر همه اعداء غالب شویم یا آنکه همگی به درجه شهادت فائز گردیم.»^{۱۶۶} ملاً حسین تلویحاً به خدعه و نیرنگ شاهزاده اشاره کرده بود و همچنین در ضمن سخنانش ناصرالدین شاه را «سگ بیچه» نامیده و بعد جواب مختصری نوشته و به فرستاده شاهزاده داده بود.^{۱۶۷}

از لحن و عبارات تند ملاً حسین روشن است که بایان رحم و بخشش طلب نمی‌کردند. مطلبی که ملاً حسین در باره عباس قلی خان گفته بود و نیز اشاره وی به نیرنگ شاهزاده نشان می‌دهد که ملاً حسین معتقد بود که سخنان شاهزاده محلّ اعتماد نتواند بود و قصد وی صرفاً این بود که اصحاب بایی را به ترک قلعه ترغیب کند تا آنها را به راحتی به قتل رساند. اظهارات ملاً حسین به نحوی که لطف علی میرزا آنها را نقل نموده ضمناً نمودار عزم بایان به انتشار امر بایی و دفاع از خویشتن

است. از صراحت کلام و لحن شدید ملاً حسین همچنین می‌توان استنباط نمود که اگر حقیقتاً مقصد بایان مجتمع در شیخ طبرسی سرنگونی شاه بود، در ابراز آن تردیدی به خود راه نمی‌دادند.^{۱۶۸}

برخی از منابع به نامه‌ای اشاره می‌کنند که ظاهراً جناب قدّوس به شاهزاده مرقوم نموده بود. از اینها کتاب نقطة الکاف قدیمی‌ترین منبعی است که محتویات این نامه را بازگو می‌کند.^{۱۶۹} مطابق نقطة الکاف جناب قدّوس در جواب شاهزاده که از بایان سؤال کرده بود که آیا «دعوی دین دارید یا دنیا» نوشته بودند که مقصد ایشان به دین مربوط است،^{۱۷۰} و اضافه شده که در نامه آمده بود: «ناصرالدین شاه سلطان باطل است و انصار او در آتش الهی معذب می‌باشند و مائیم سلطان حقّ که رضاجوئی حضرت خداوند را می‌نمائیم.»^{۱۷۱} لحن این عبارات از نقطة الکاف تا حدّی با تصویری که در بالا از نحوه برخورد بایان حاضر در شیخ طبرسی ارائه شده موافقت دارد. اما محتمل نیست که اطلاعات نویسنده یا نویسندگان نقطة الکاف^{۱۷۲} از محتویات چنین نامه‌ای (به فرض اینکه حکایت تحریر چنین نامه‌ای توسط قدّوس اصولاً صحّت داشته باشد) دست اوّل بوده باشد. لحن نقطة الکاف در این مورد و موارد دیگر نمایانگر کینه‌ای است که احتمالاً بسیاری از بایان در زمان تألیف این اثر نسبت به مقامات دولتی به دل گرفته بودند، چه که آنها را در مورد شهادت حضرت باب و قتل جمع کثیری از بایان در جنگ با دولت مسؤول می‌شمردند. در واقع در نقطة الکاف به هیچ وجه سعی نشده که کینه نویسنده یا نویسندگان نسبت به شاهان قاجار مخفی نگاه داشته شود.^{۱۷۳} مع‌هذا صحیح به نظر نمی‌رسد که بر این اساس چنین نتیجه‌گیری نمود که بایان حاضر در شیخ طبرسی در پی سرنگون ساختن ناصرالدین شاه بوده‌اند. فرق است میان کینه‌ای که در اثر اذیت و آزار تولید می‌شود و یک نگرش و موضع مذهبی که سرنگونی دولت نامشروعی را ضروری می‌شمارد. چون برخورد نقطة الکاف را نسبت به طبقه حاکم در نظر آوریم، بعد اهمّیت این مطلب روشن می‌شود که در متن این اثر مکرراً آمده که سلطنتی که جناب قدّوس از

آن سخن می‌گفتند مربوط به این عالم نبود. مثلاً آمده که عباس قلی خان شنیده بود که جناب قدوس می‌فرمودند که «ما هستیم سلطان بحق و عالم در زیر نگین ما می‌باشد و کل سلاطین مشرق و مغرب به جهت ما خاضع خواهند گردید»^{۱۷۴} و بعد آمده که عباس قلی خان گمان کرده بود که «سلطنت آن جناب [جناب قدوس] نیز مثل سلطنت اهل جور می‌باشد که بایست ملک را به ظلم و عدوان و ضرب شمشیر و طمع مال دنیا و اقسام تزویرات گرفت.»^{۱۷۵} سپس اضافه شده که عباس قلی خان چون دید که چنین نیست به ناصرالدین شاه روی آورد تا آنچه مطلوبش بود به دست آورد. در ادامه مطلب توضیح داده شده که منظور جناب قدوس از سلطنت، سلطنتی معنوی بود و اینکه خضوع سلاطین با مرور زمان ظاهر خواهد گردید.^{۱۷۶} لازم به تذکر است که این نوع تجدید نظر در مورد مسأله سلطنت قائم لزوماً نتیجه تزییقات شدیدی که روی داده بود نبود. همان طور که قبلاً ذکر شد حتی پیش از وقوع حادثه مازندران، حضرت باب و زعمای بابی اصلاح عقائد رائج میان عامه مردم در باره ظهور قائم را مد نظر قرار داده و تفسیر جدیدی از احادیث ارائه داده بودند که از این اندیشه که سلطنت قائم امری مادی و دنیوی است فاصله می‌گرفت.

درک و تعبیر بابیان حاضر در شیخ طبرسی از وضعیت و اقدامات خویش، و نیز مسائل و شرائطی که اصحاب بابی را وادار نمود در مزار شیخ طبرسی پناه گرفته و به نبرد پردازند، و این حقیقت که سایر بابیان از فرصتی که در اثر مرگ محمد شاه به دست آمده بود سود نجسته و در دیگر نقاط کشور سر به طغیان برداشتند، و نیز اسلحه و تجهیزات غیرکافی اصحاب ملاً حسین و حضور جمعی کودک و سالخورده در بین ایشان همگی دلالت بر این دارند که هدف آنها شورش و طغیان نبود و اینکه هیچ طرح بابی برای سرنگون ساختن بساط سلطنت وجود نداشت. ملاً حسین و همراهان وی به خوبی آگاه بودند که درگیر جنگی هستند که ممکن نبود از آن پیروز بیرون آیند. ایشان مبارزه خود را جهادی تدافعی می‌شمردند که بر حقانیت و قدرت آئین بابی شهادت می‌داد.

۷- خاتمه

نبرد شیخ طبرسی در نظر معاصران یک قیام بابی بود. بعداً چون در دیگر نقاط کشور جنگ‌هایی میان بابیان و حکومت درگرفت، اقدامات بابیان به نحوی مشابه طغیان تلقی شد. این عقیده و نظر بعد از سوء قصد به جان ناصرالدین شاه و عزم به بر پا نمودن شورش در مازندران در سال ۱۸۵۲ بیش از پیش در ذهن دولتیان و عامه مردم تثبیت گردید. اکثر محققان نیز چهار نبرد اصلی میان بابیان و دولت را حاصل طغیان بابیان می‌انگارند، اگرچه در مورد این مطلب که آیا جنبه‌های اجتماعی-اقتصادی و یا مذهبی این نبردها اهمیت اصلی داشته اختلاف نظر دارند. تجزیه و تحلیل دقیق زمینه قبلی، شرائط و اوضاع بلافصل، و سیر حوادث نبرد شیخ طبرسی، و همچنین درک بابیان شرکت‌کننده در این نبرد از اقدامات خویش این نظر را که نبرد مزبور در نتیجه قصد بابی‌ها به شورش و طغیان به وقوع پیوسته است تأیید نمی‌کند. بلکه این بررسی نشان می‌دهد که عوامل مختلف دیگری در بروز این حادثه مؤثر بودند: تشدید بحران میان بابیان و مسلمانان پیرامون آنها، و تلاقی سرنوشت‌ساز برخی وقایع بلافاصله پیش از نبرد شیخ طبرسی.

جنگ‌های بابیان را نمی‌توان صرفاً عکس‌العملی در قبال عواملی که خارج از حیطه اختیار آنها قرار داشت محسوب کرد. مؤمنان بابی از اعتقادات و آرمان‌هایی پیروی می‌کردند که تهدیدی برای طبقات صاحب نفوذ جامعه تلقی می‌شد. حضرت باب مدعی مقامات معنوی و مذهبی شدند که اهم آنها قائمیت و مظهریت یا پیامبری

بود. مؤمنان بابی نیز به نوبه خویش در مساجد و بر بالای منابر به اعلان و نشر دعوت حضرت باب پرداختند. محرز بود که چنین اقدام و عملی به مخالفت علماء و نهایتاً هجوم ایشان و عموم مردم می‌انجامید. در عمل مجادله و مقابله میان بابیان و علماء به دخالت دولت بر ضد بابیان منجر شد. واقعه شیخ طبرسی تنها چند ماه بعد از آنکه حضرت باب ادعای قائمیت فرموده بودند آغاز شد. متعاقب اعلان ادعای قائمیت، در اجتماع بدشت نسخ احکام اسلامی تحقق یافت و خبر آن در اطراف کشور منتشر شد. عزم بابیان به اعلان ظهور قائم موعود، تصمیم علماء به نابودی این بدعت، و تشدید جو دشمنی و کینه نسبت به بابیان علت اولیه و اصلی بروز واقعه قلعه شیخ طبرسی بود.

در چنین شرائطی حوادثی بسیار مهم همزمان به وقوع پیوست که به بروز کارزار منجر شد. ملا حسین بشروئی و اصحاب بابی او در تعقیب نقشه خود برای رها ساختن حضرت باب از سجن، در مازندران در حرکت بودند که ناگهان با مرگ محمد شاه کشور در گرداب هرج و مرج فرو رفت. در این اوضاع و احوال، بابیان به عنوان جمعی یاغی و شورشگر قلمداد شدند، اگرچه برای ستیز مجهز نبودند. این حقیقت که همکیشان بابی ایشان به شورش و طغیان سر برداشتند علی‌رغم اینکه موقعیت آن را حائز بودند نشان می‌دهد که بابی‌ها در زمان مزبور نقشه‌ای برای برپائی چنین قیامی نداشتند. به زودی صدر اعظم جدید میرزا تقی خان و سلطان جوان ناصرالدین شاه به انگیزه ملاحظیات سیاسی، و در مورد شخص اخیر تا حد بسیاری به سائقه تعصب مذهبی، به قلع و قمع بابی‌ها فرمان دادند. اصحاب بابی به نوبه خویش مصمم بودند که به جهاد تدافعی پردازند و بدین وسیله بر حقایق آئین خویش شهادت دهند.

۸- منابع و تواریخ واقعه شیخ طبرسی

تعداد نسبتاً زیادی منابع اولیه در مورد واقعه قلعه شیخ طبرسی موجود است. برخی از منابع دست دوم نیز حاوی مقدار معتابهی مواد اولیه در باره این واقعه می‌باشند. غالب منابع موجود به فارسی هستند که شامل تواریخ بابی، بهائی و تواریخی که به دست نویسندگان مسلمان تألیف شده‌اند می‌باشند. در کنار این آثار، تعدادی منابع اولیه غربی نیز در دسترس است که مهم‌ترین آنها گزارش‌های نمایندگان دولت‌های روسیه و انگلیس در ایران می‌باشد. در زیر اهم منابع و مدارک اولیه و اصلی این واقعه و معدودی منابع مهم دیگر مورد بحث قرار گرفته‌اند. علاوه بر منابع یاد شده در زیر، ظاهراً آثار دیگری نیز موجود می‌باشند که دسترسی به آنها حاصل نگردید.

یک - تواریخ بابی و بهائی

منابع بابی و بهائی از جمله شامل سه تاریخ به قلم سه شاهد عینی واقعه قلعه شیخ طبرسی و تاریخ دیگری در باره این حادثه که نسبتاً قدیمی است می‌باشند. علاوه بر این چهار تاریخ، برادر یکی از سه شاهد عینی این حادثه که در بالا از آنها یاد شد یادداشت‌هایی تحریر نموده که حاوی برخی اطلاعات جالب توجه در باره این واقعه می‌باشد. در کنار این پنج اثر، در تواریخ عمومی دو دین بابی و بهائی نیز فصل‌هایی به شرح واقعه مازندران اختصاص یافته‌اند. برخی از منابع بهائی دیگر نیز حاوی مواد اولیه راجع به این واقعه می‌باشند و به این سبب حائز اهمیت اند.

مجموعه تواریخ شاهدان عینی مهم‌ترین منبع برای واقعه قلعه شیخ طبرسی محسوب می‌شود. این تواریخ تا آن جا که از متن آنها برمی‌آید مستقل از یکدیگر تألیف شده‌اند. این خصوصیت، به علاوه این واقعیت که مؤلفان این تواریخ به قشرهای اجتماعی متفاوتی با دیدگاه و تجربیات خاص خود تعلق داشتند بر ارزش این منابع می‌افزاید. بدیهی است با مقایسه این تواریخ با یکدیگر و با دیگر منابع موجود می‌توان درجه اعتبار و صحت آنها را ارزیابی نمود، و این مطلب البته در مورد همه منابع تاریخی مصداق دارد.

۱- تاریخ لطف علی میرزای شیرازی: در میان سه تاریخ شاهدان عینی واقعه شیخ طبرسی، اثر لطف علی میرزا اولین و مفصل‌ترین آنها محسوب می‌شود. نام مؤلف در این اثر ثبت نشده ولی برخی قرائن موجود است که از آنها برمی‌آید که نویسنده احتمالاً اهل شیراز بوده است. هویت نویسنده این اثر در یکی دیگر از منابع اولیه نسبتاً قدیمی‌تر یعنی تاریخ مهجور زواره‌ای به نام وقایع میمیه قید شده است، و این امر نشان می‌دهد که برخی از قدمای مؤمنان بابی و بهائی از هویت نویسنده این تاریخ مطلع بوده‌اند.

لطف علی میرزای شیرازی از شاهزادگان قاجار بود. ۱۷۷ نامبرده در ده ملا در نزدیکی مرز مازندران در ۱۲ رمضان ۱۲۶۴ (اوت ۱۸۴۸) به ملا حسین و همراهان او ملحق شده بود. از این رو تاریخ وی مراحل اولیه سیر و حرکت بایبان را از مشهد در بر نمی‌گیرد. به علاوه تاریخ وی ناتمام مانده و به استثنای اشاره‌ای مختصر به وضع اسفبار اصحاب قلعه پس از تمام شدن آذوقه‌شان، سیر حوادث را تنها تا اوائل آوریل ۱۸۴۹ دنبال می‌کند. اصحاب بابی قلعه را در ۹ مه ۱۸۴۹ ترک کردند. مؤلف در ماه اوت سال ۱۸۵۲ در طهران، متعاقب سوء قصد به جان ناصرالدین شاه، به قتل رسید. بنا بر این تاریخ وی حد اکثر به فاصله سه سال و سه ماه پس از خاتمه واقعه مازندران تحریر شده است. بنا به نوشته آقای محمد علی ملک خسروی، لطف علی

میرزا تاریخ خود را در طهران مرقوم داشته است. ۱۷۸ (تاریخ سهروردی امری ج ۳ ص ۲۷۴ ه فتوکپی نسخه‌ای از تاریخ لطف علی میرزا که آقای ملک خسروی آن را برای استفاده شخصی تسوید نموده بود در کتابخانه افنان در لندن موجود است. در انتهای متن مورد نظر تاریخ اول فروردین ۱۳۴۶ آمده است. نسخه آقای ملک خسروی از روی نسخه‌ای از تاریخ لطف علی میرزا که یکی از یاران به نام محمد باقر طهرانی در سال ۱۳۱۹ ه ق (۱۹۰۱-۱۹۰۲ م) استنساخ نموده بوده تسوید شده است. محمد باقر طهرانی در اول نسخه مورد نظر می‌نویسد که آن را از روی نسخه‌ای به خط مؤلف که در بارفروش به دست آورده بود بدون تصرف در کلمات آن تهیه نموده است. نسخه دیگری از تاریخ لطف علی میرزا در مجموعه براون در کتابخانه دانشگاه کمبریج موجود است (Browne Manuscripts, Or. F. 28, item 3). نسخه اخیر را میرزا مصطفی کاتب ازلی (ملا اسماعیل صباغ سده‌ی) در سال ۱۹۱۲ برای براون استنساخ نموده بود. بین این دو نسخه برخی اختلافات به چشم می‌خورد. نسخه تاریخ لطف علی میرزا موجود در کتابخانه دانشگاه کمبریج در شبکه جهانی (اینترنت) منتشر شده است. این عبد در رساله حاضر از این دو نسخه از تاریخ لطف علی میرزا استفاده نموده است.

۲- تاریخ میر ابوطالب شه میرزادی: اطلاعات زیر در مورد نویسنده از متن تاریخ او به دست می‌آید. میر ابوطالب اهل قریه شه میرزاد بود و به نظر می‌رسد که همسری در مازندران داشت. پدر میر ابوطالب از سادات بود و در میان مردم ولایت سمنان از شهرت و اعتبار و نفوذ برخوردار. وی متولی بقعه امامزاده قاسم در آن ولایت بود. ۱۷۹ میر ابوطالب در مازندران بود که شنید بایبان به بقعه امامزاده طبرسی آمده‌اند. نامبرده قبل از واقعه شیخ طبرسی به آئین بابی مؤمن نبود و ظاهراً رابطه و تماسی با بایبان نیز نداشت، اما در دل خویش نسبت به ایشان محبتی احساس می‌نمود چه که پدرش هنگامی که برخی از آثار حضرت باب را در کربلاء مدت کوتاهی قبل از درگذشتش زیارت کرده بود اظهار داشته بود که این امر حق است و